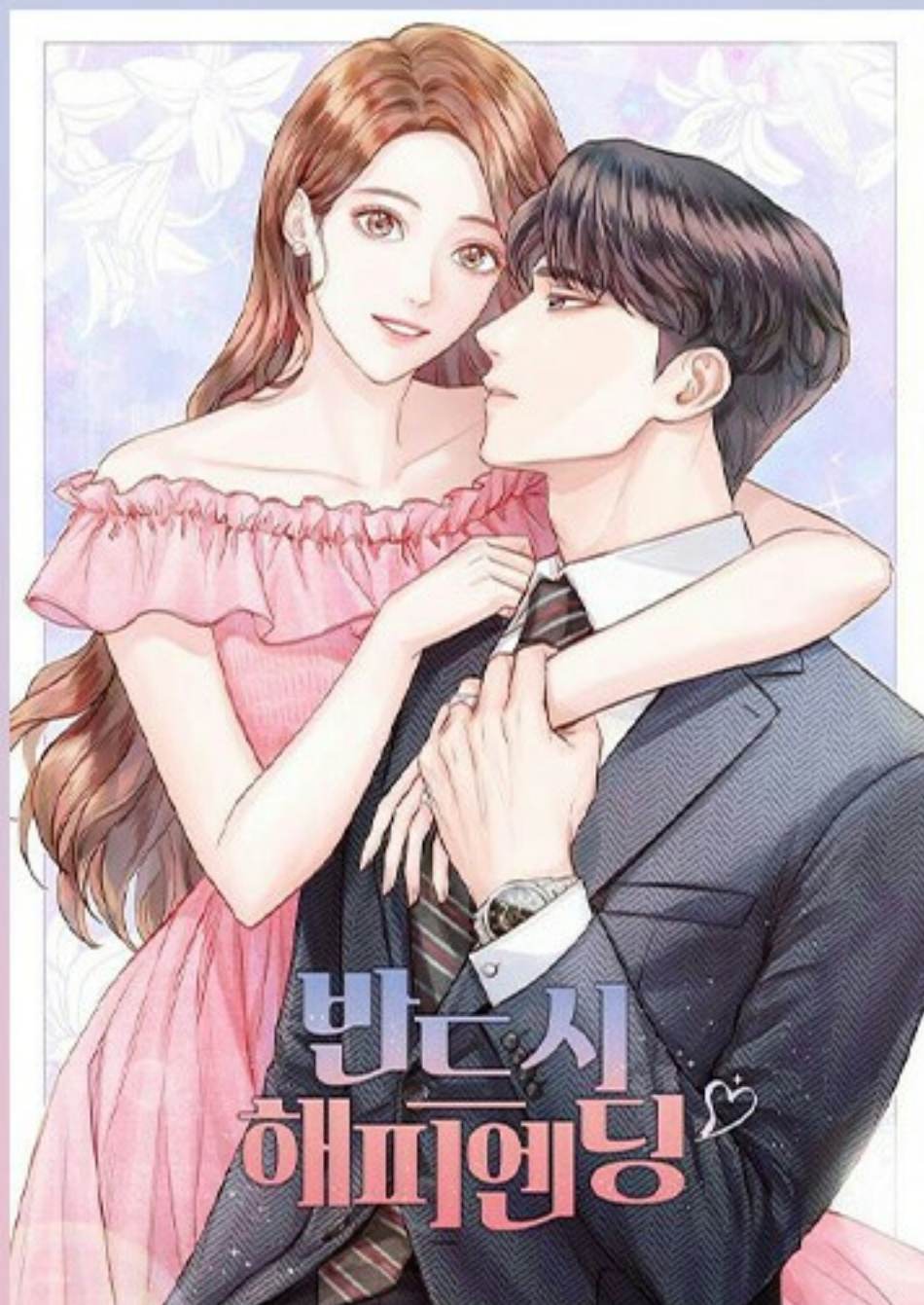




IRISEKAI



T.me/IriSekai



instagram.com/IrisSekai

vera : مترجم

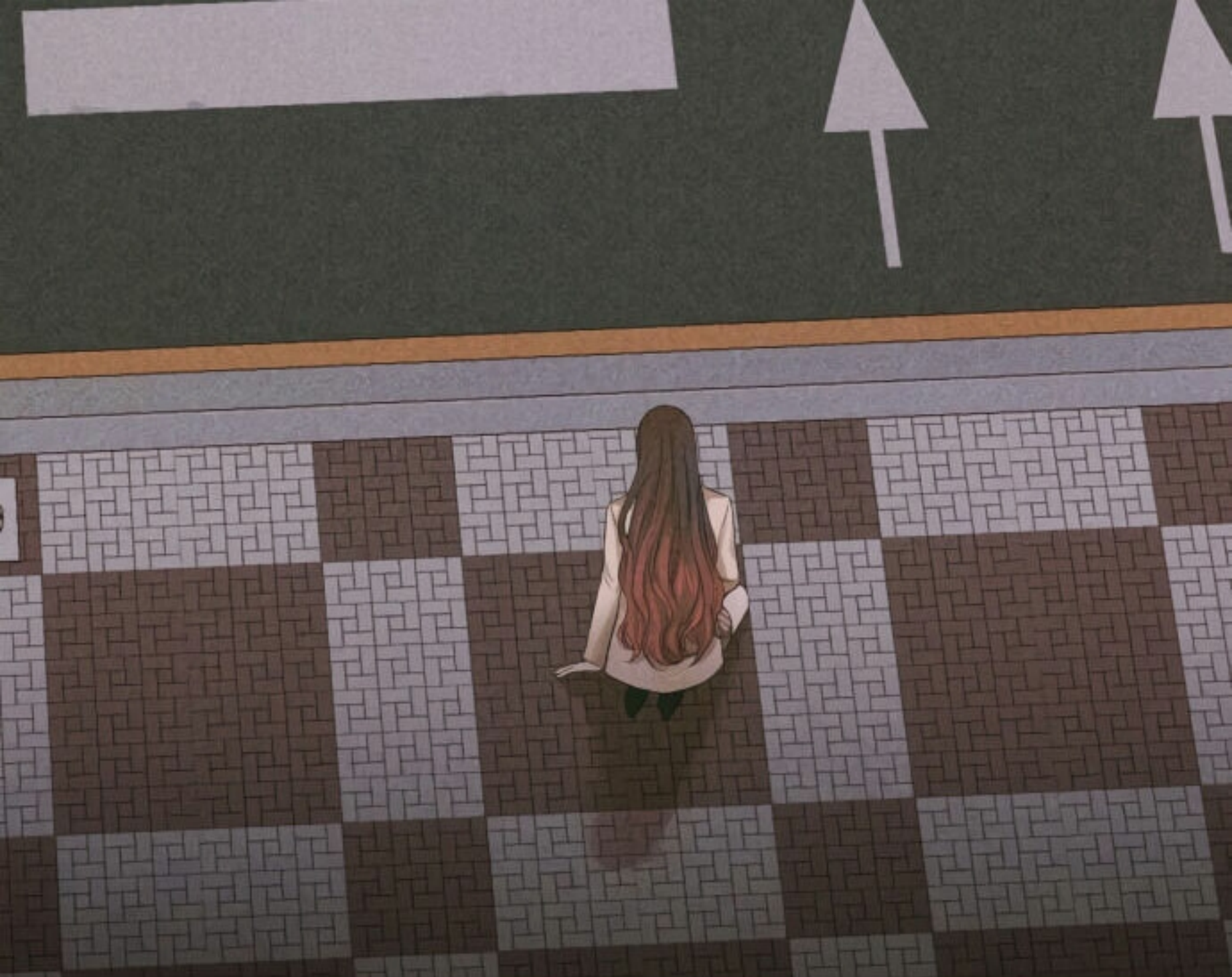
hell : کلینر

Ayzava : تایپیست

همسرم فوت کرد.

روزی که فکر میکردم میتونم
زندگی جدیدمو شروع کنم؛

روزی که فکر میکردم از
زندونم آزاد میشم...



اون برای همیشه ترکم کرد.



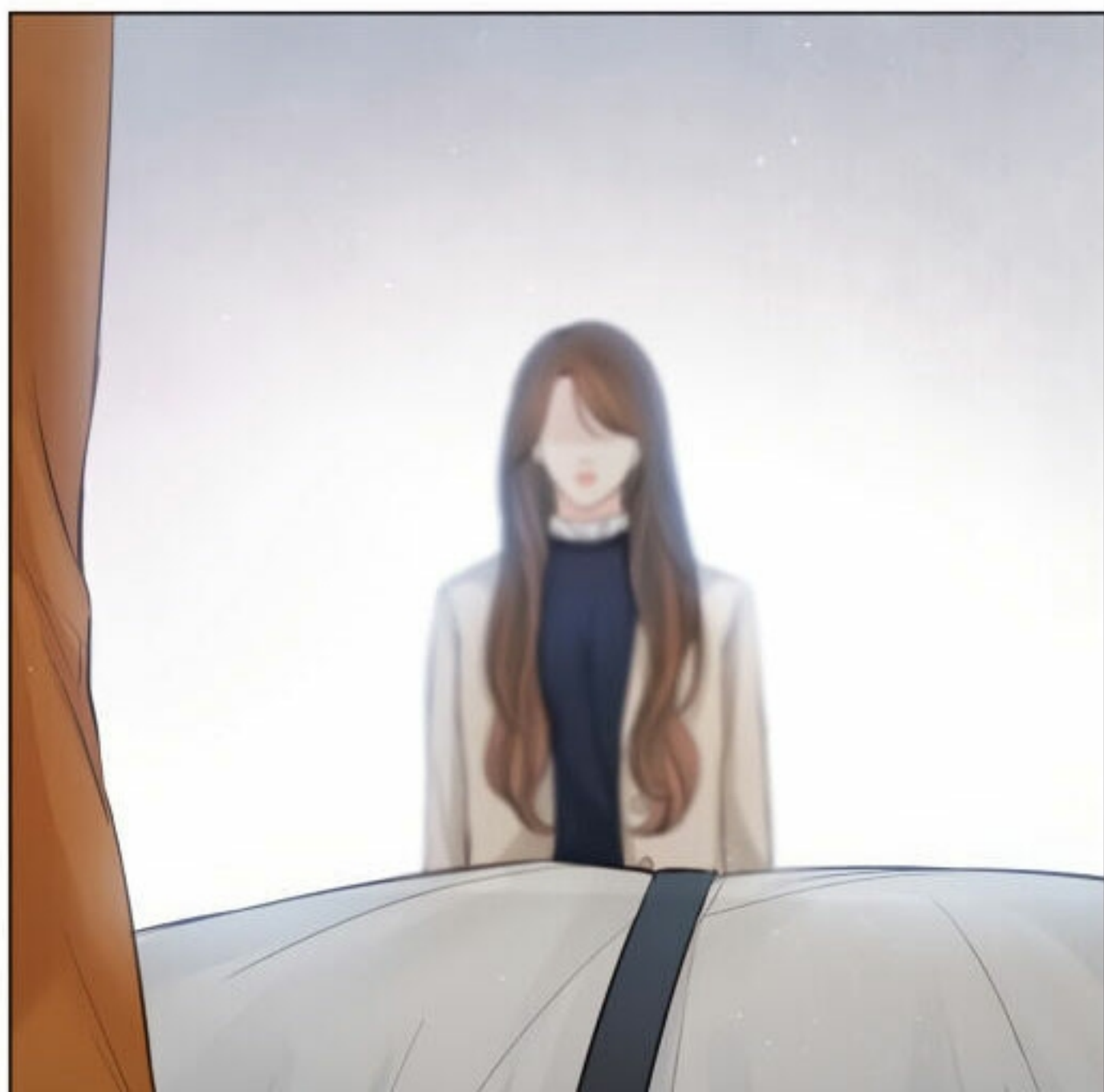


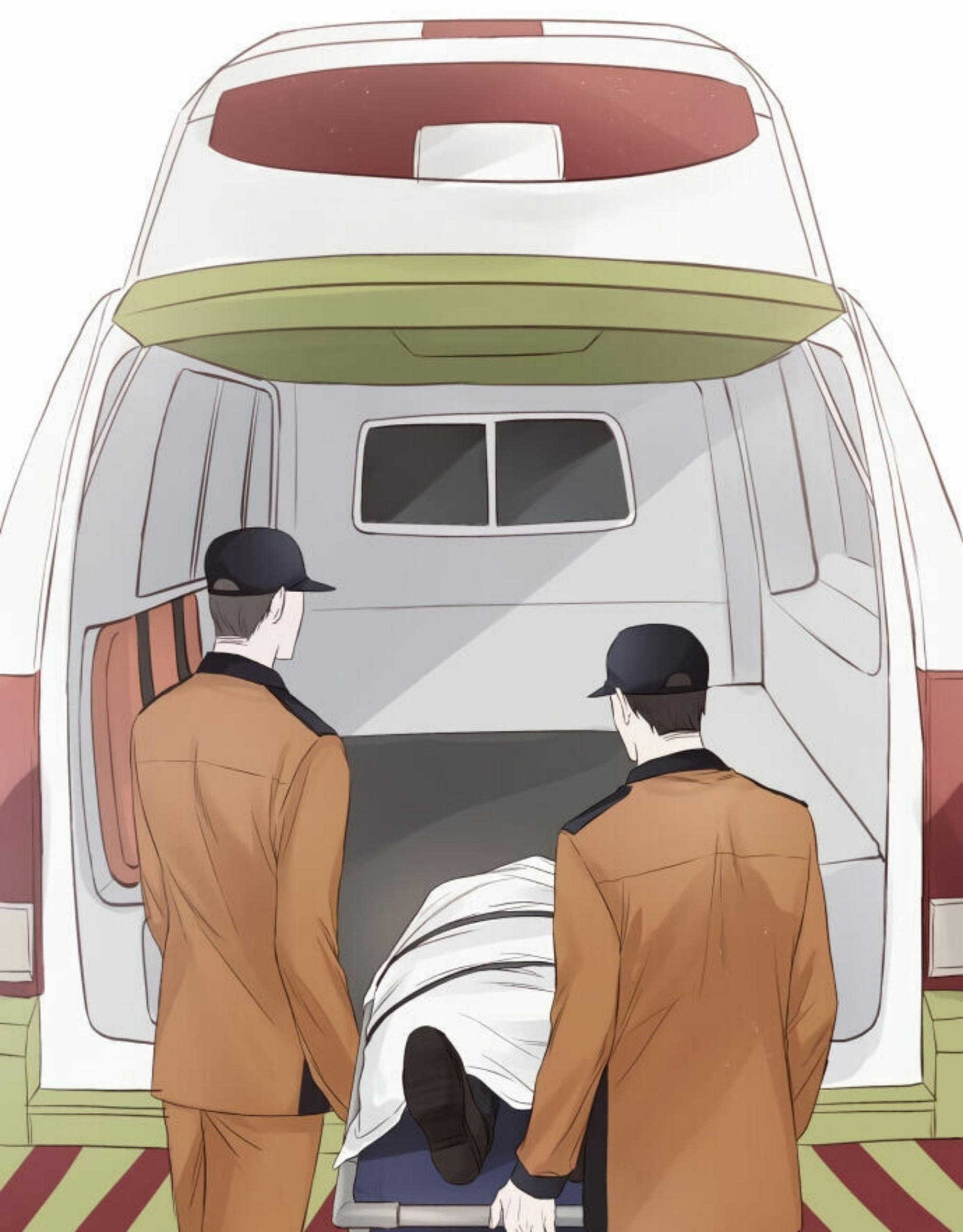
فکر میکردم میخواهم
هیچ ردی ارزش توی
زندگیم نمونه.



چوری زندگی کنم
که انگار هیچوقت تو
زندگیم نبوده...

Step...







نمیخواستم اینجوری تموم شه.

반드시 해피엔딩♡

Novel: Bool-Sa | Illustration: Jae-Rim
Writer: Peul-Ah-Da





خانواده همسر
میدونستن،



که ما طلاق گرفتیم.

اما باز من مثل
همیشه نقشمو



به عنوان همسرش
بازی کردم.

وَلَوْن...

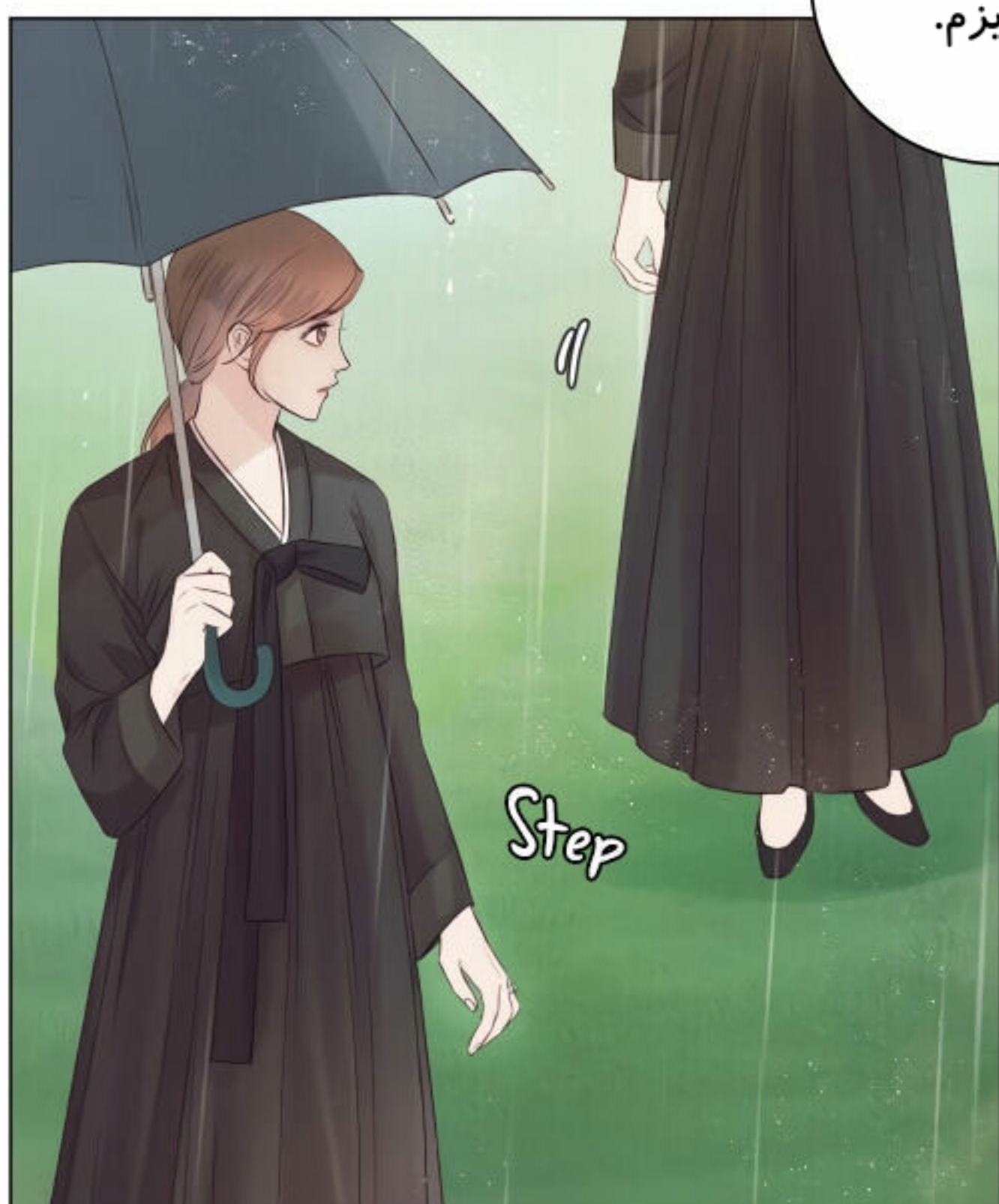




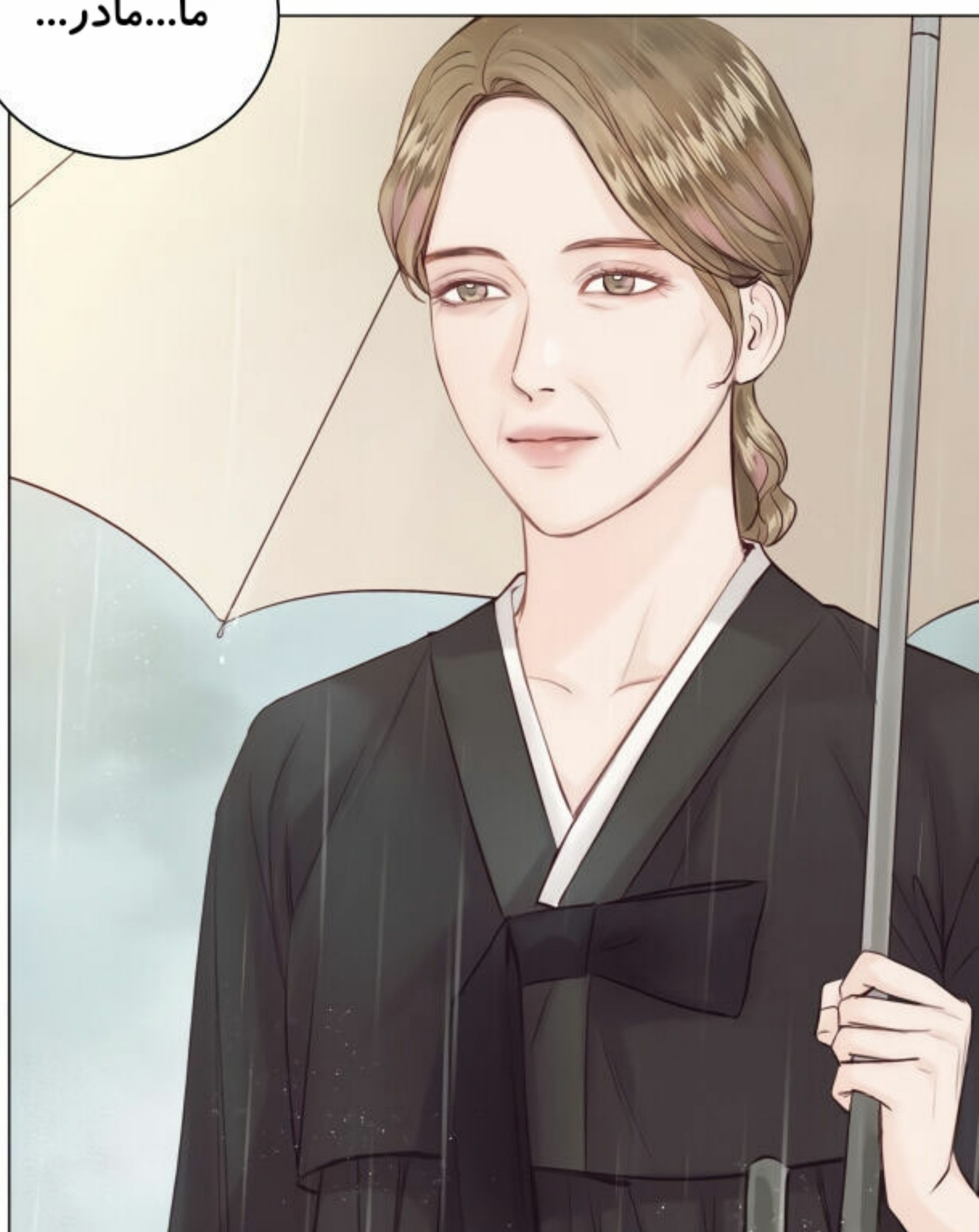
تبدیل به یه نهال
کوچولو شد.



خسته نباشی،
عزیزم.



ما...مادر...



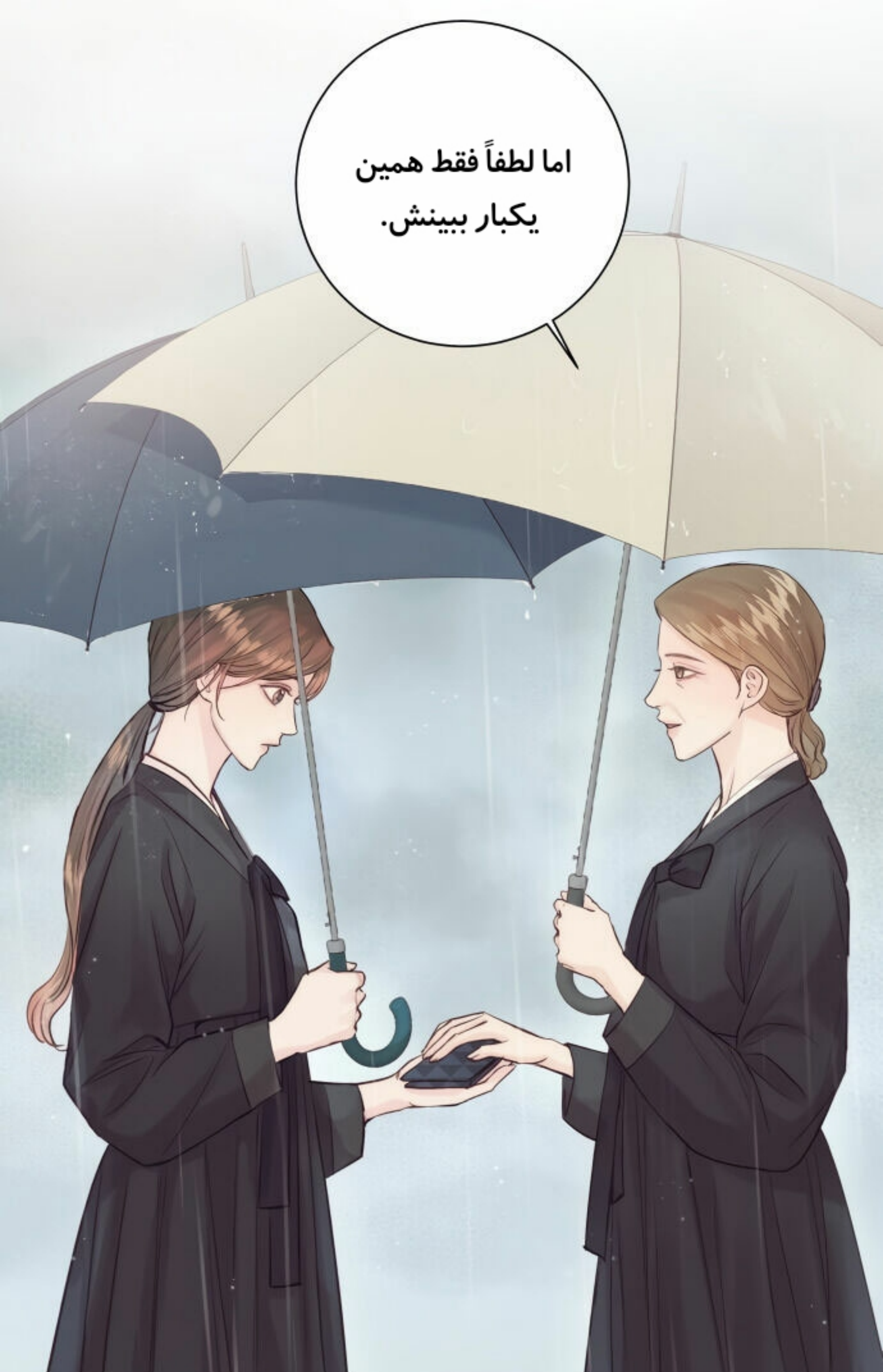
میخواهی... اینو
نگه داری؟





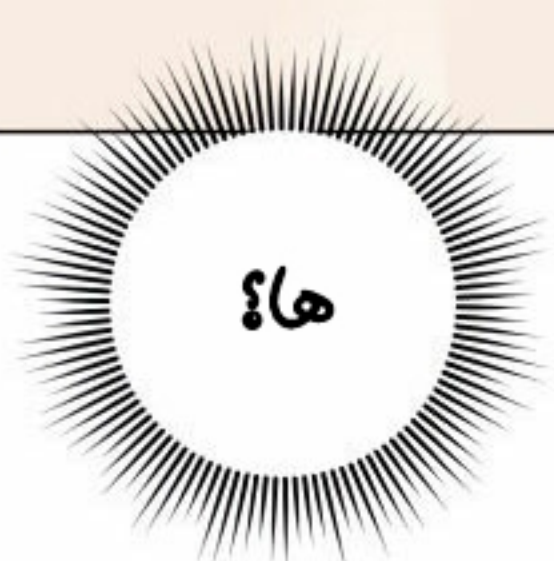
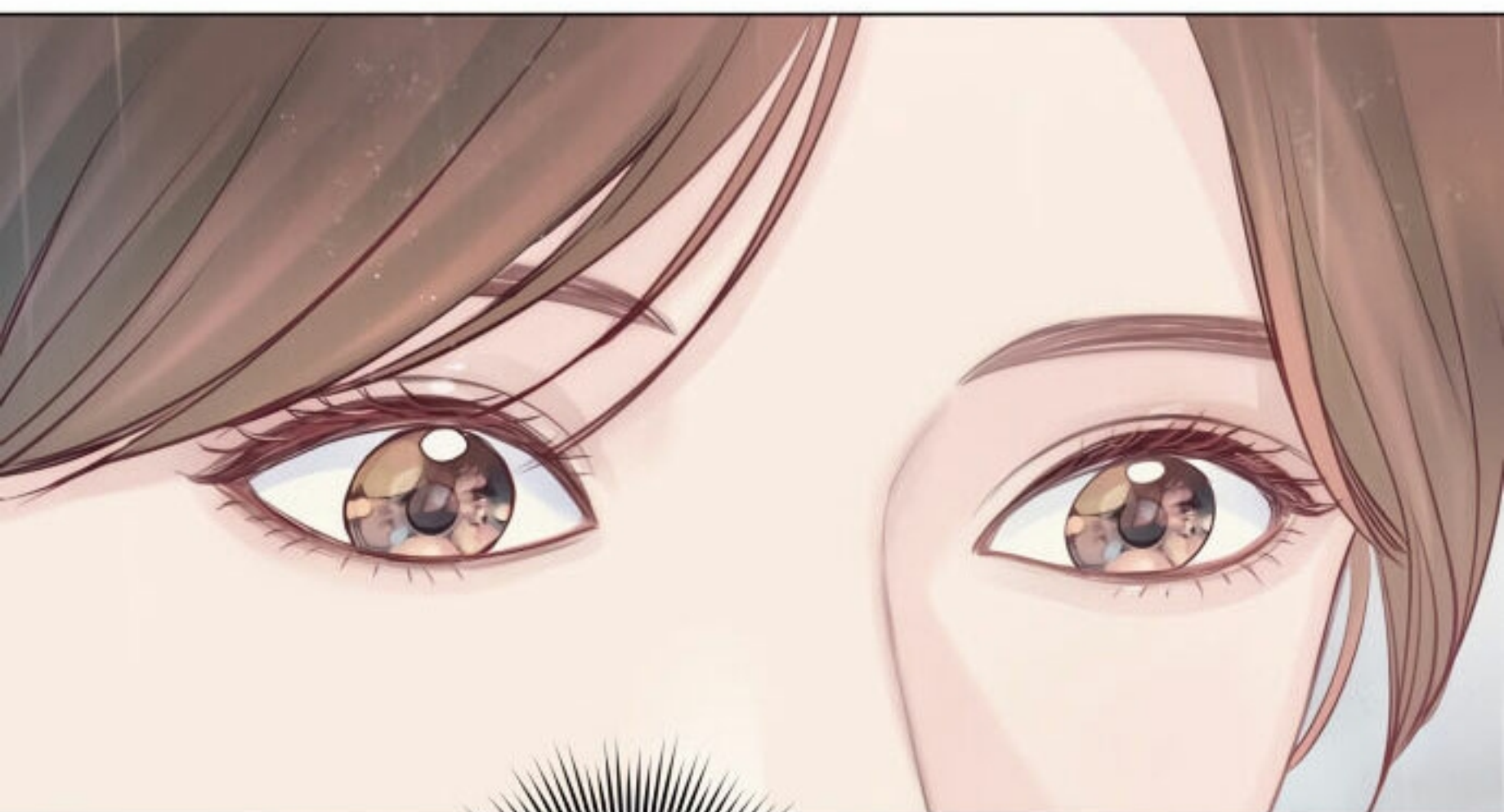
ممکنه دیدن یه
یادگاری از رفتگان
ناراحت کننده باشه

اما لطفاً فقط همین
یکبار ببینش.



بازش کن.





(=====: 1.3)





چرا این...

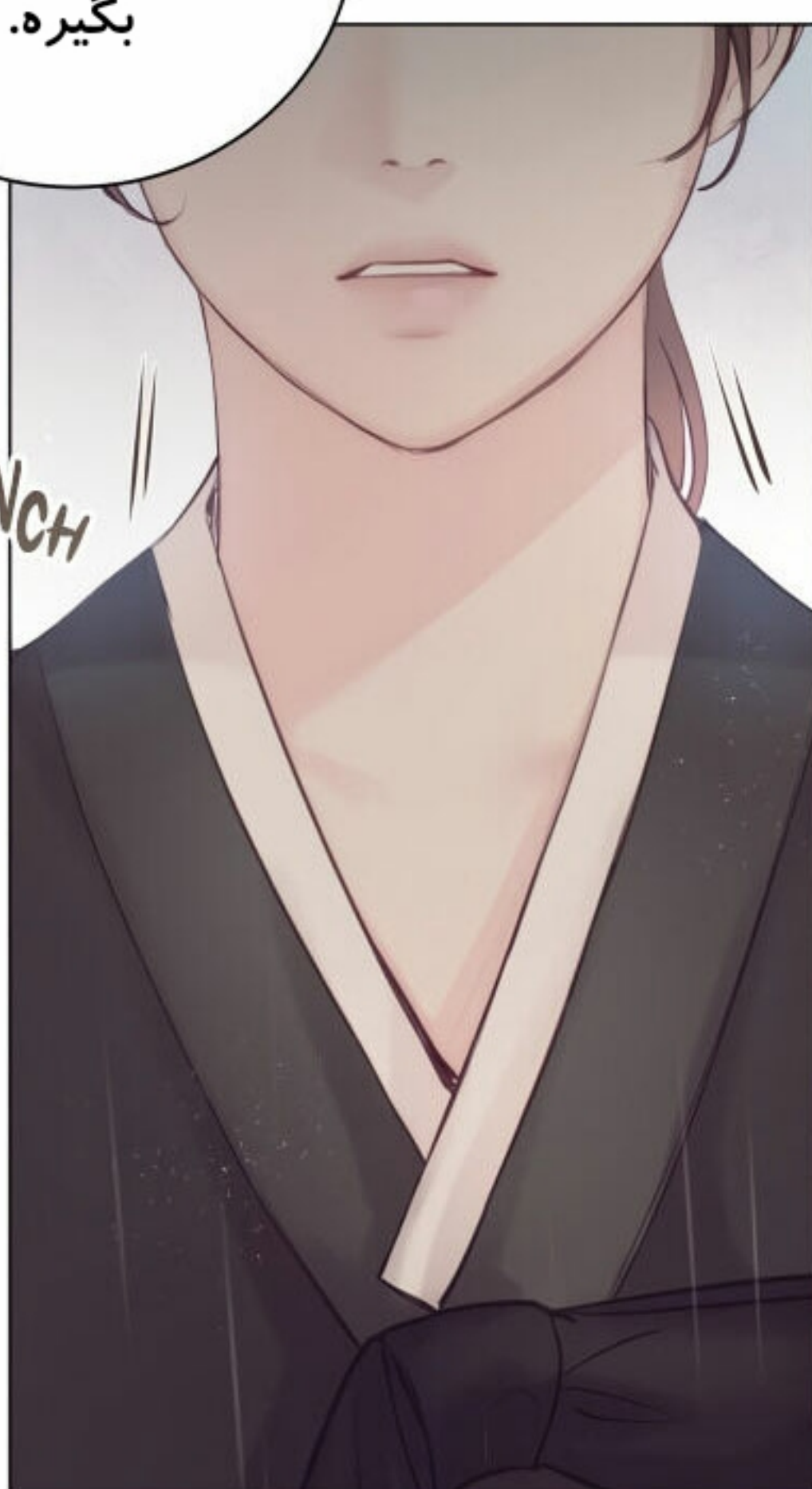
همه می‌گن
سون جه...



تا آخر شم انگشتر
از دواشود در نیورد.

فکر میکنم اون
واقعاً نمیخواست طلاق
بگیره.

FLINCH



غیر ممکنه.



اون...

واقعیتش، خیلی
وقت پیش یه قولی به
سون جه دادم.



اینکه تا وقتی
که پدر و مادرشو فراموش
نکنه و حق فرزندیشو
ادا کنه...





توی ازدواجش
دخالت نمیکنم.

و دختری که اون
با خودش آورد...



تو بودی،
عزیزم.

اون پسر هیچوقت
حرف دلشو نمیزد.



همیشه انگار یه
دیواری بینمون بود.

خیلی کم پیش
میومد بگه از چیزی
بدش میاد.



ولی اینکه از
چیزی لذت ببره حتی
کمیاب تر بود.

بنظر میومد دوستای
زیادی داره.

ولی هیچوقت قلبشو
به اونا باز نکرد.

اون اینجوری
زندگی میکرد



اما یهویی یه
دختر خوشگلو با خودش
اورد خونه.

برای همینه
که ازت خوشم میاد و
خیلی ازت ممنونم.



سون جه بهم
هشدار داده بود بهت
گیر ندم.

یا کاری
نکنم احساس ناراحتی
بکنی.



برای همین هیچوقت
نشد یک گفت و گوی درست و
حسابی با هم داشته باشیم.

اون هیچوقت
باهام پدرقتاری نمیکرد
ولی خوب با محبت
هم نبود...





پس جریان
این بود.

شاید برای این
طلاق گرفتی که بودن با اون
برات راحت نبوده

اما حداقل
امیدوارم از سون جه
متنفر نباشی.

خوب میشه اگه
برات خاطرات خوبی ازش
مونده باشه.

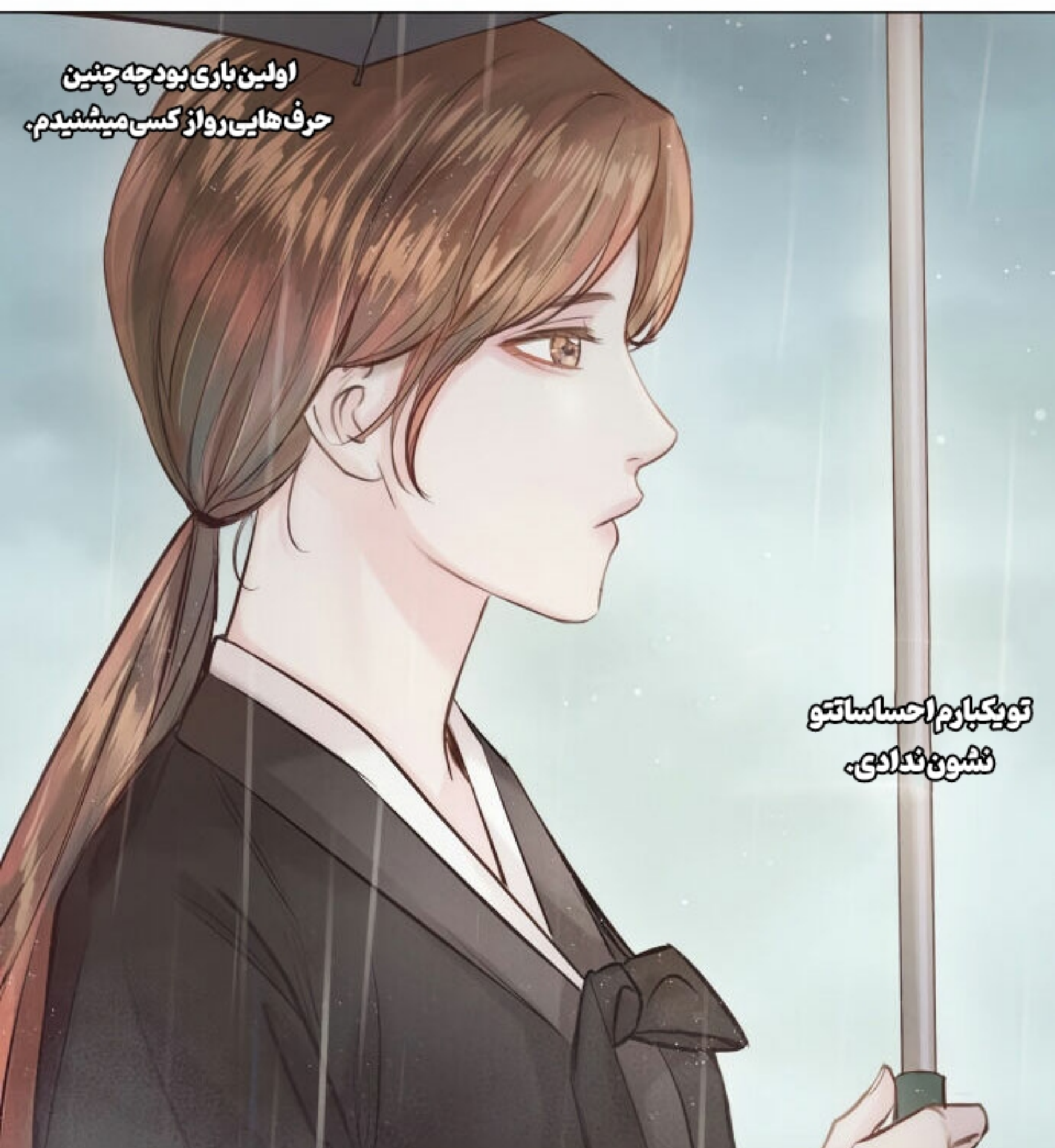
منو ببخش.



تولدت مبارک،
عزیزم.

مترجم: چه تولدی واقعا. همیشه از مامانه بدم بیاد؟
میتو نست پیه روزدیگه ایناروبگه.

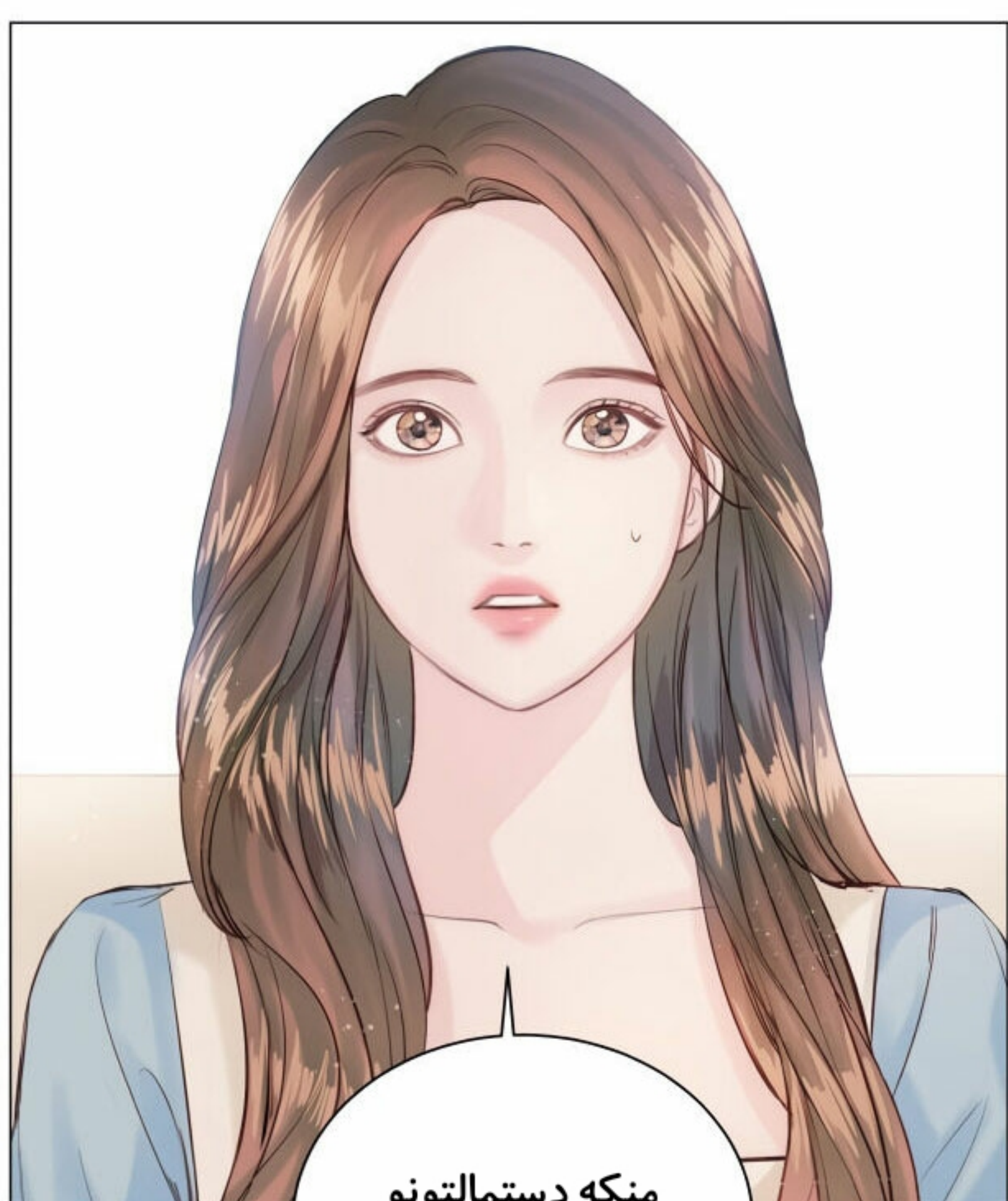
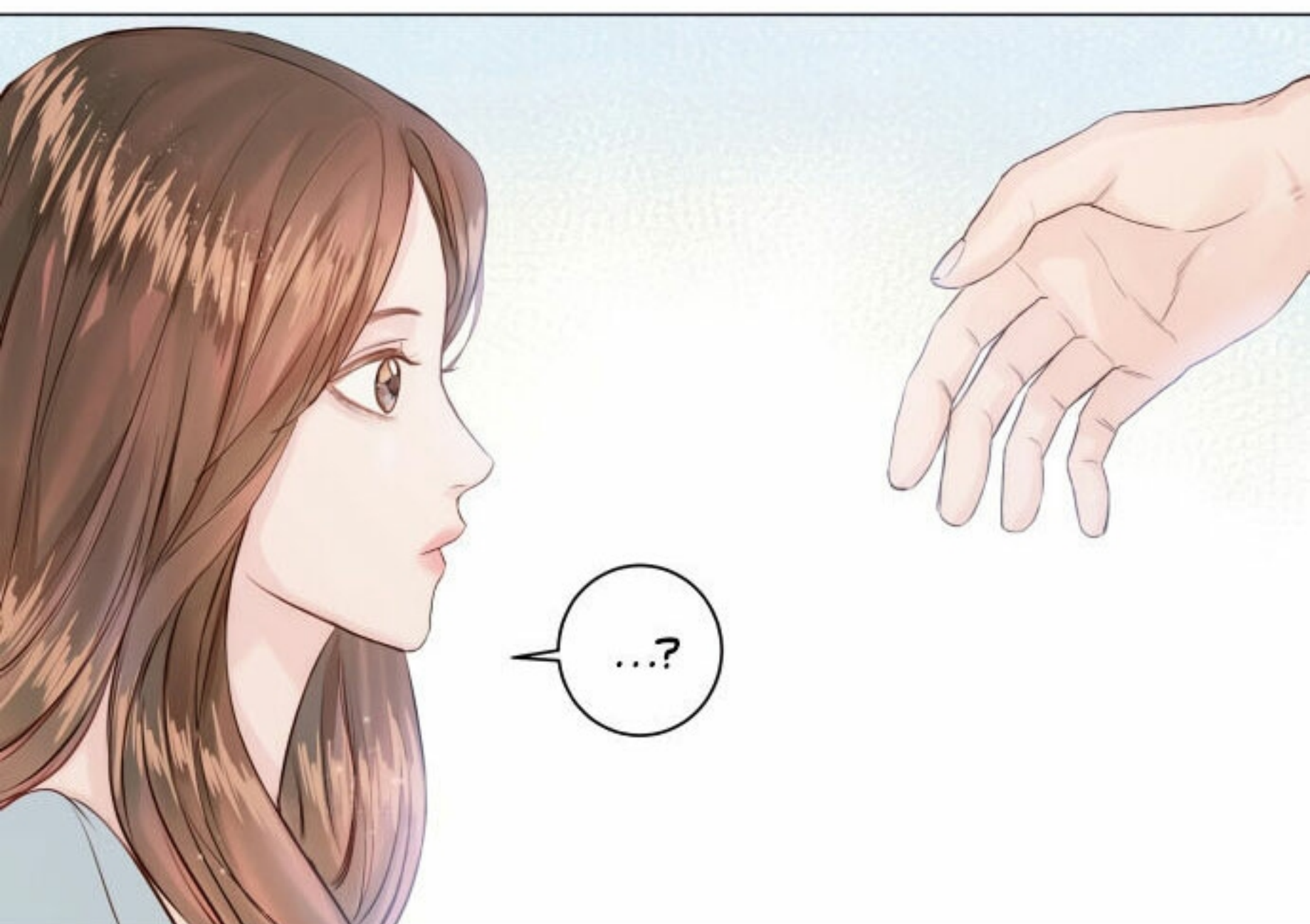




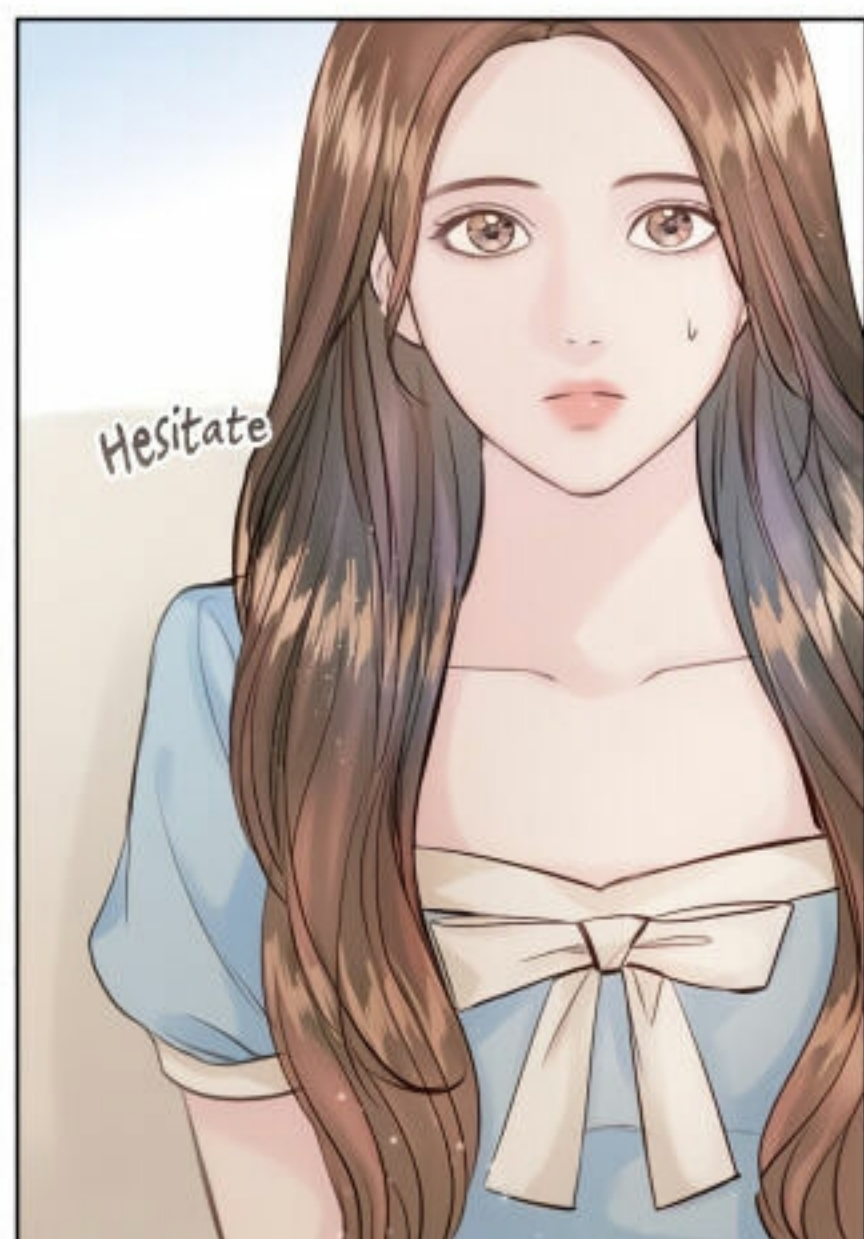
حتی اون روزی که رابطه مونو
شروع کردیم...

انتخاب درستی
کردی.





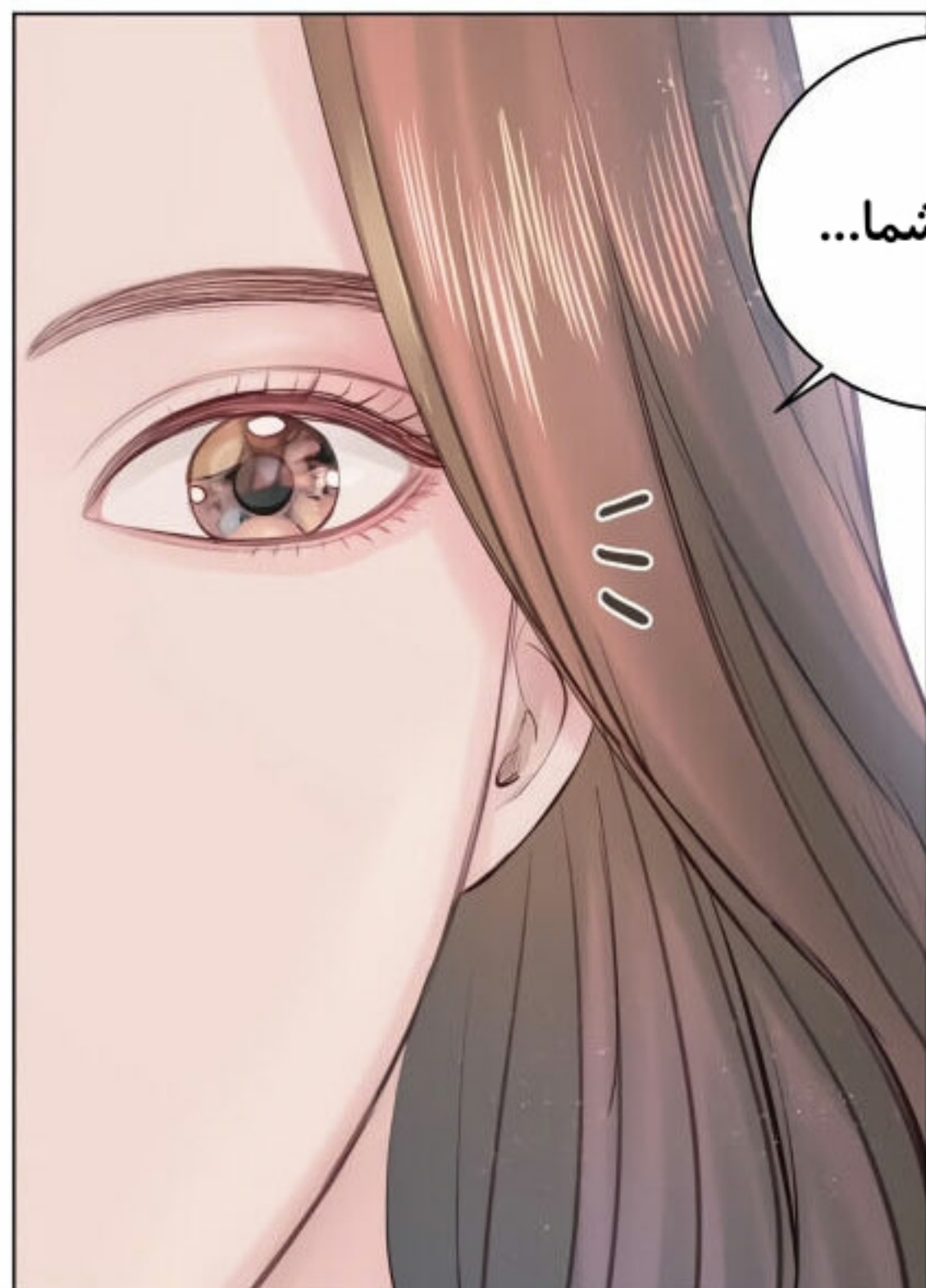
اگه اون موقع میشناختمت...



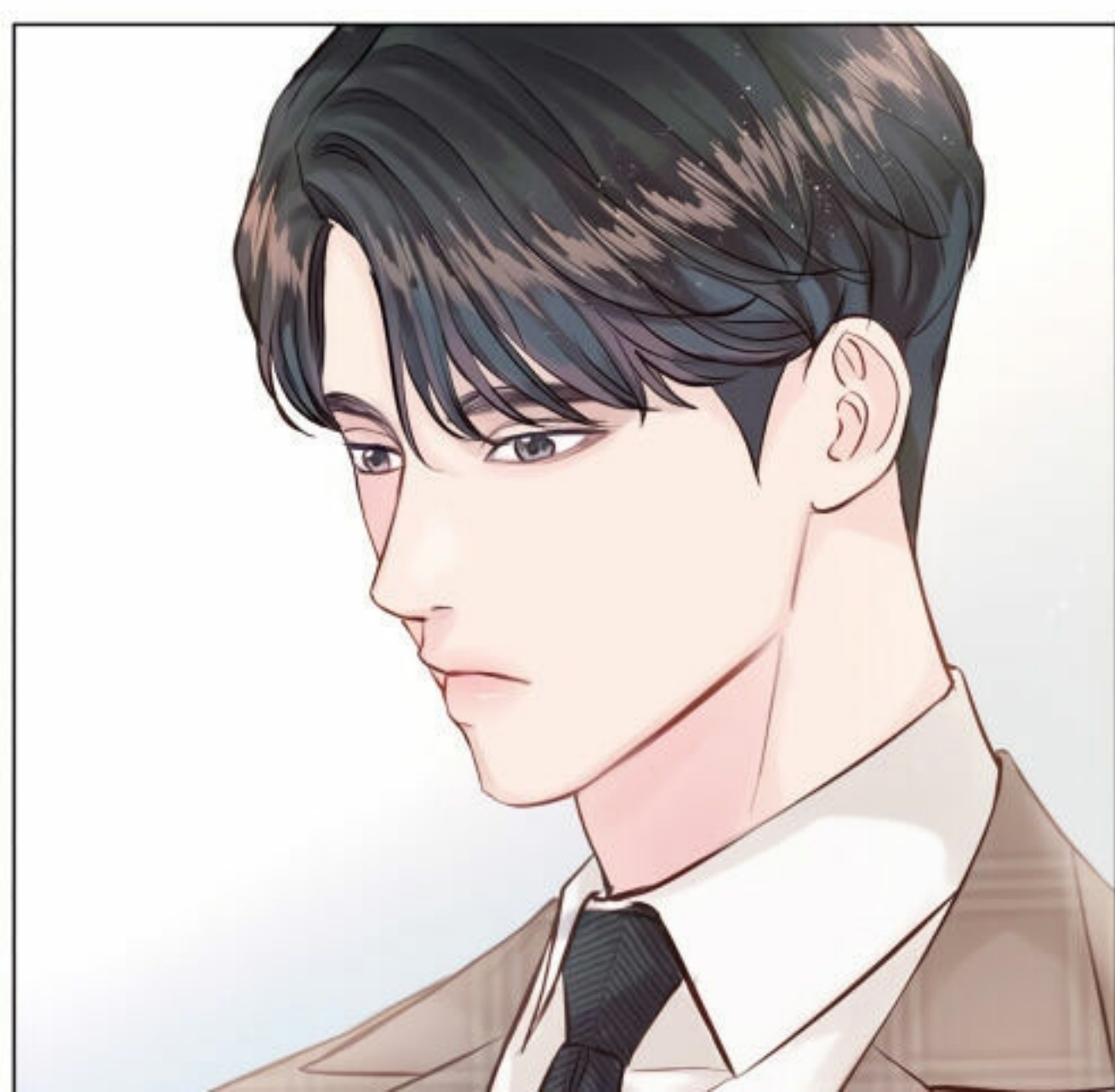


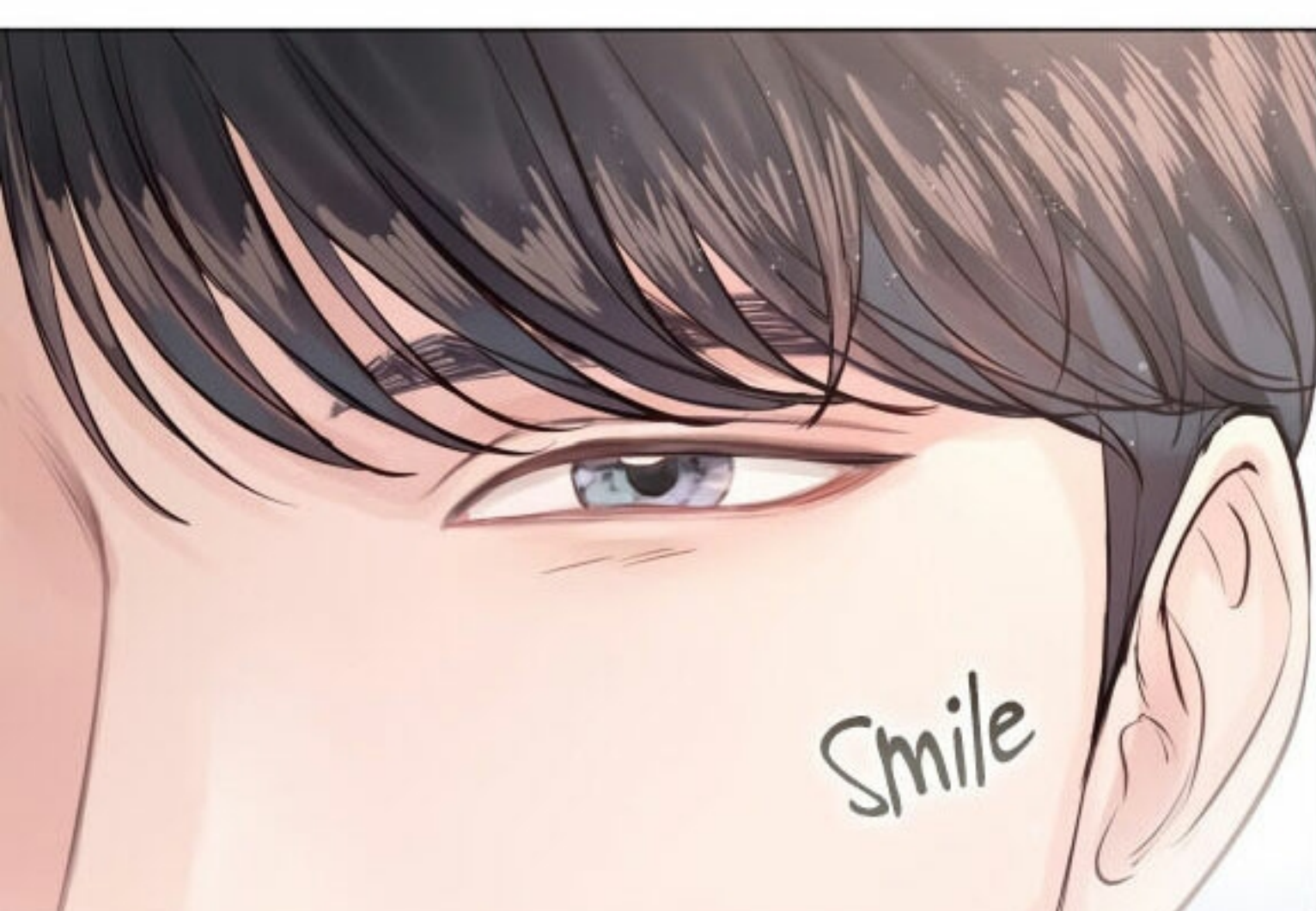
اما دستش گرمه.

...پایانمون یجور دیگه میشد؟



سونبه، شما...







چرا تو هی چوفت...





ممنونم که زحمت
کشیدی تا اینجا
اومدی.

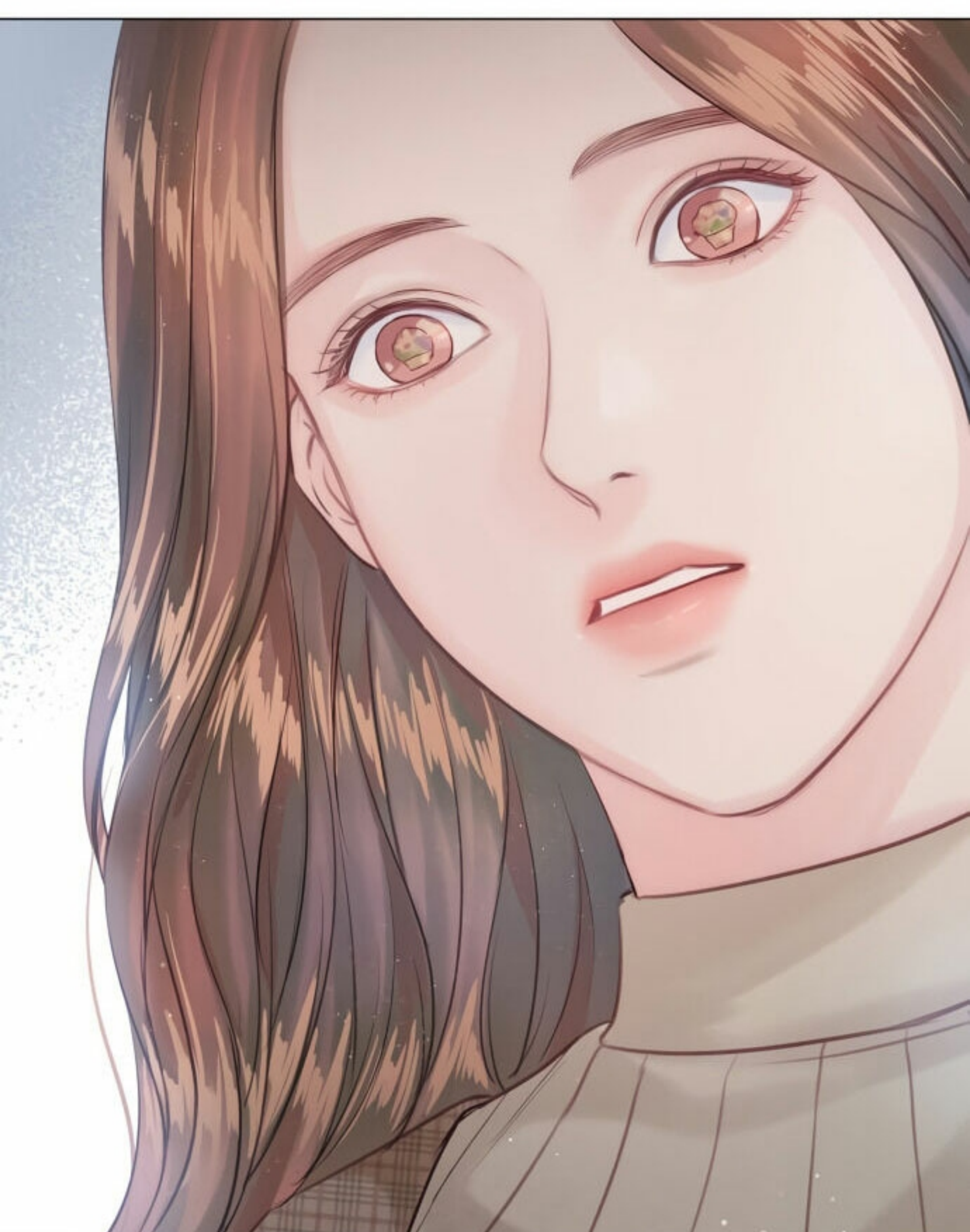
اما فردا باید
بری سرکار، بهتره
دیگه بری.

خیلی خوب.
فقط میخوام به سلامت
به خونه برسی.

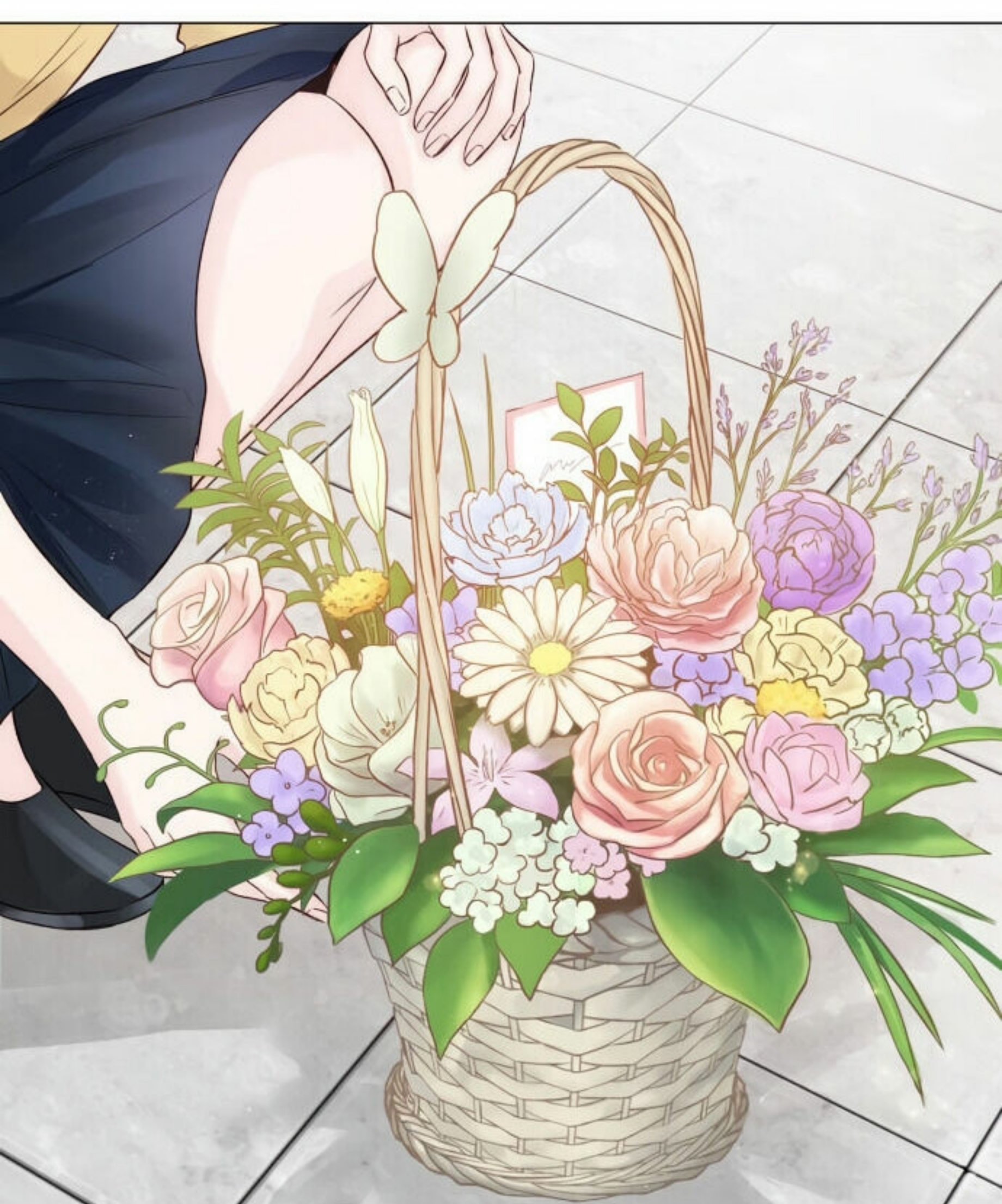
اه؟ اون چیه؟





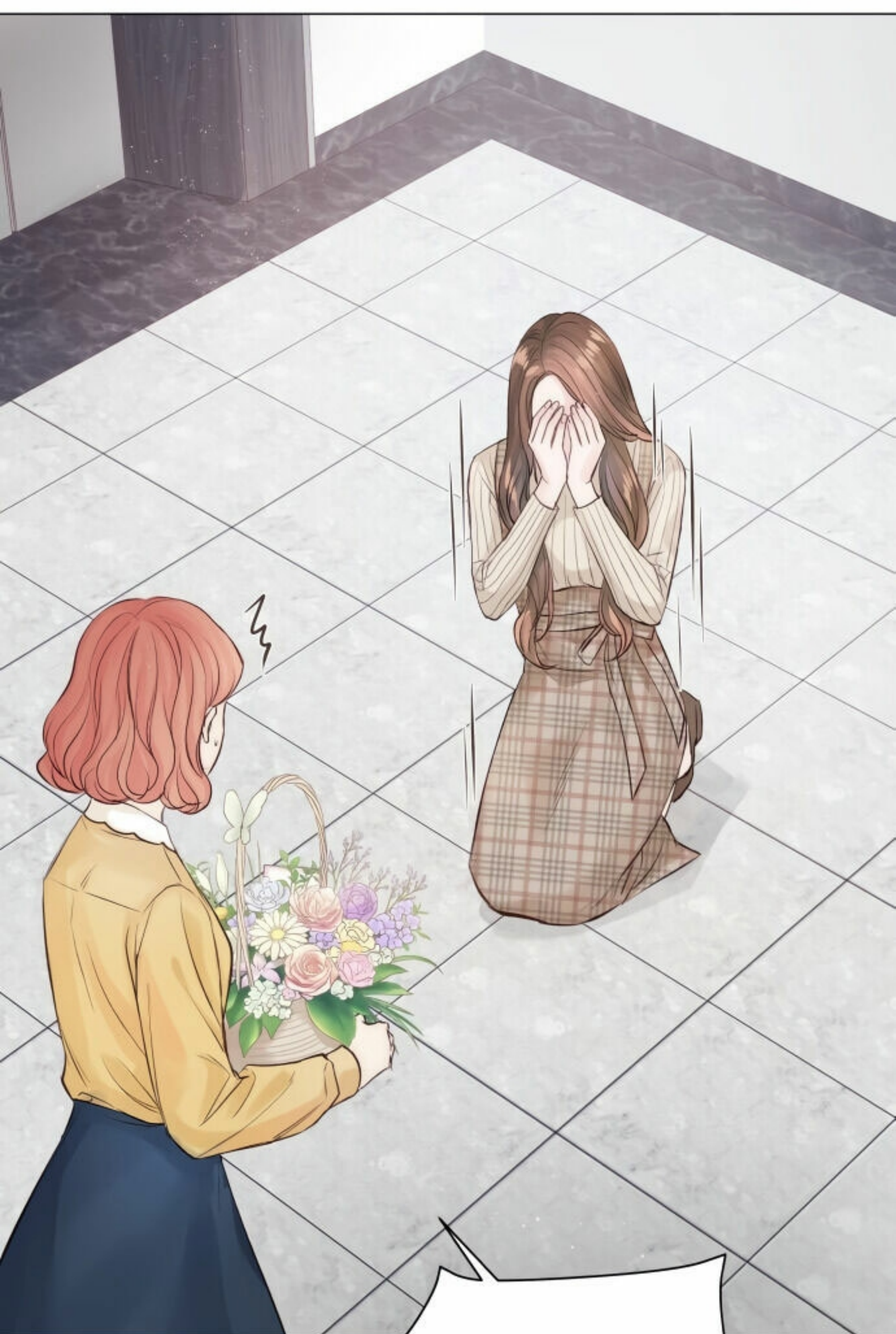


یه سبد گل.



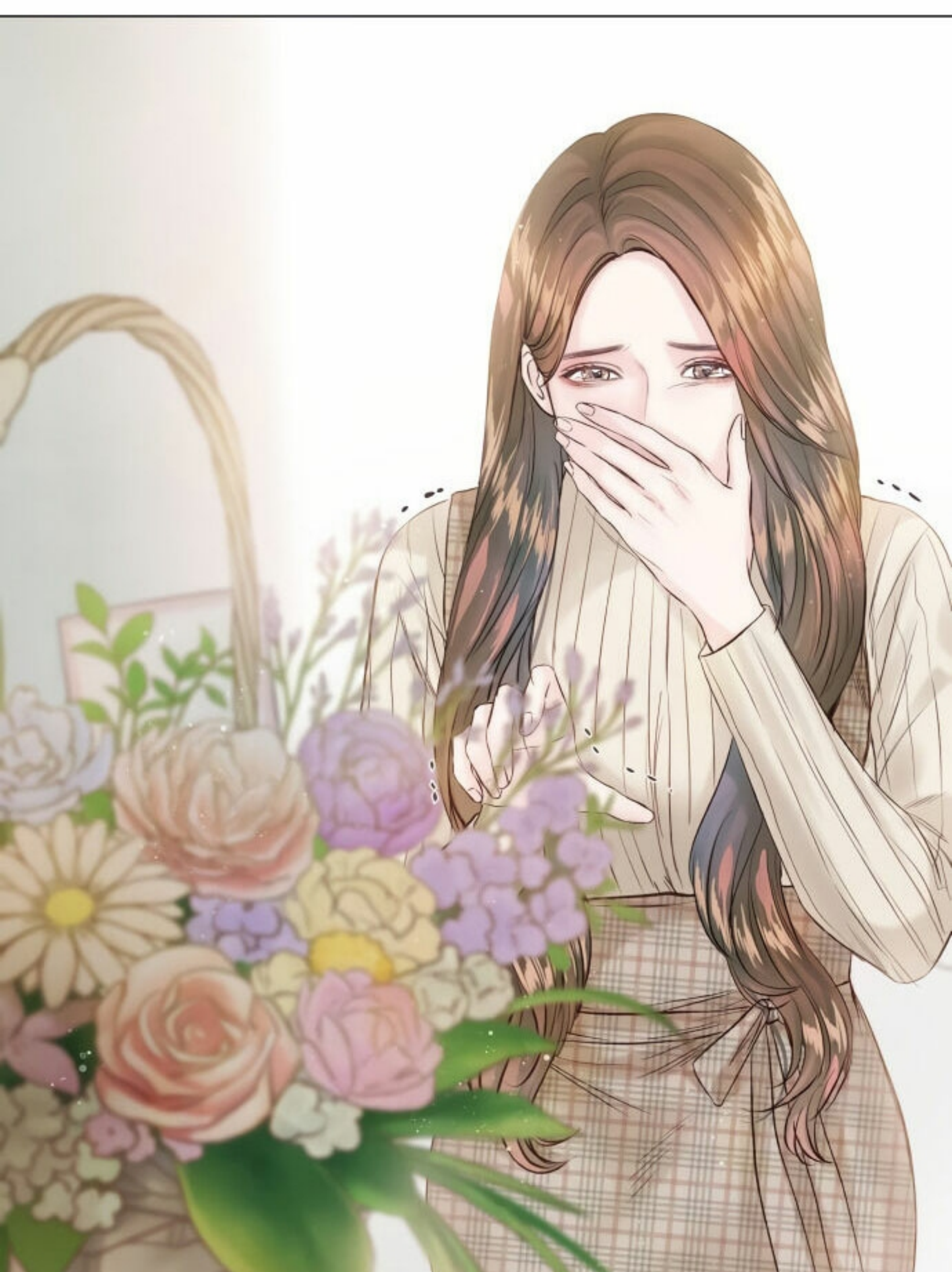
در طول تشییع جنازه سونبه گریه نکردم.

Thud



یون وو،
حالت خوبه؟

چونکه فکر میکردم نباید گریه کنم.



چون حق گریه کردن نداشتم.



آخه چرا؟



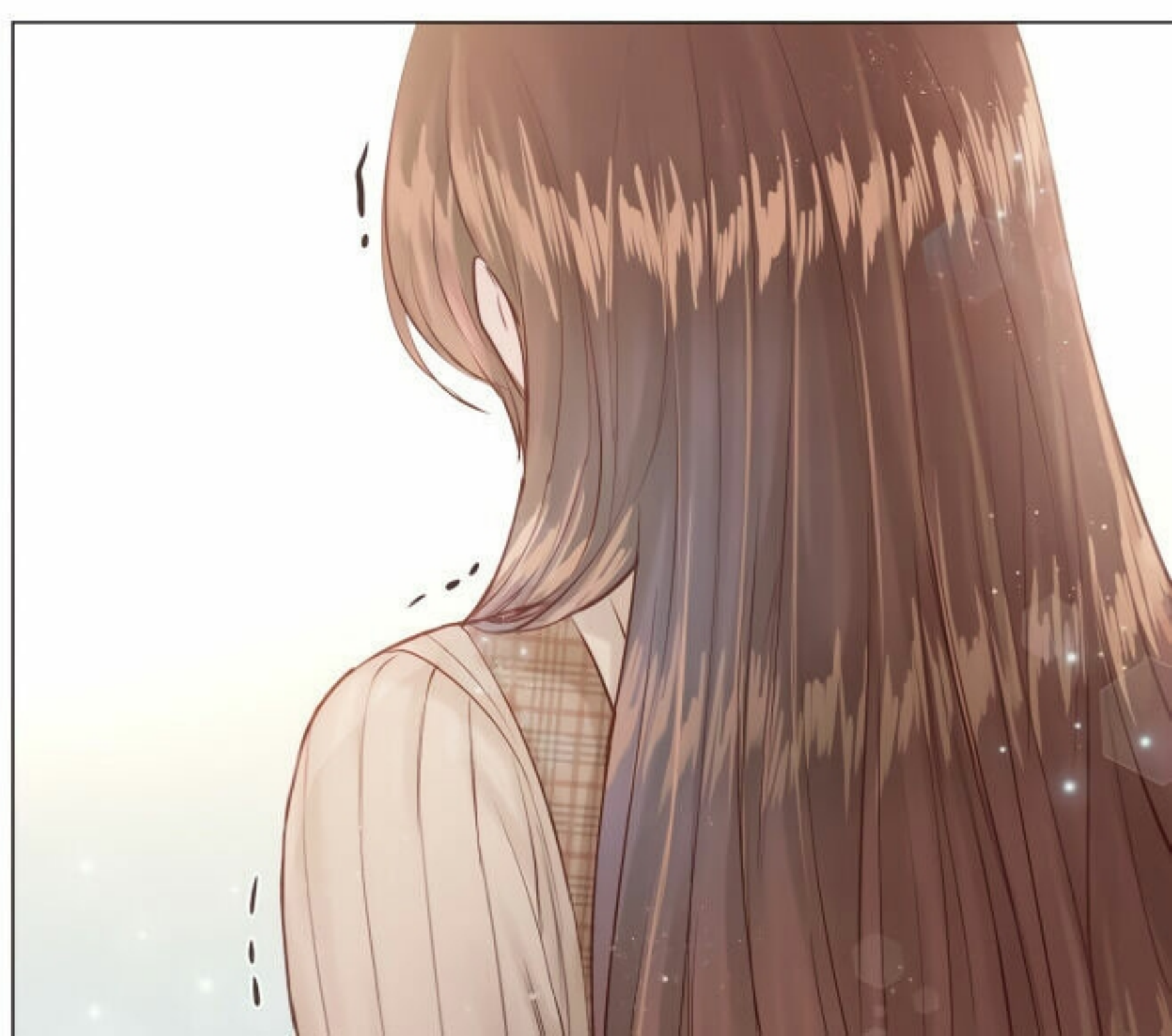
چرا بگرام سید گل فرستاد؟



چرا تو هیچوقت...

بهم چیزی
نمیگفتی، سونیه؟

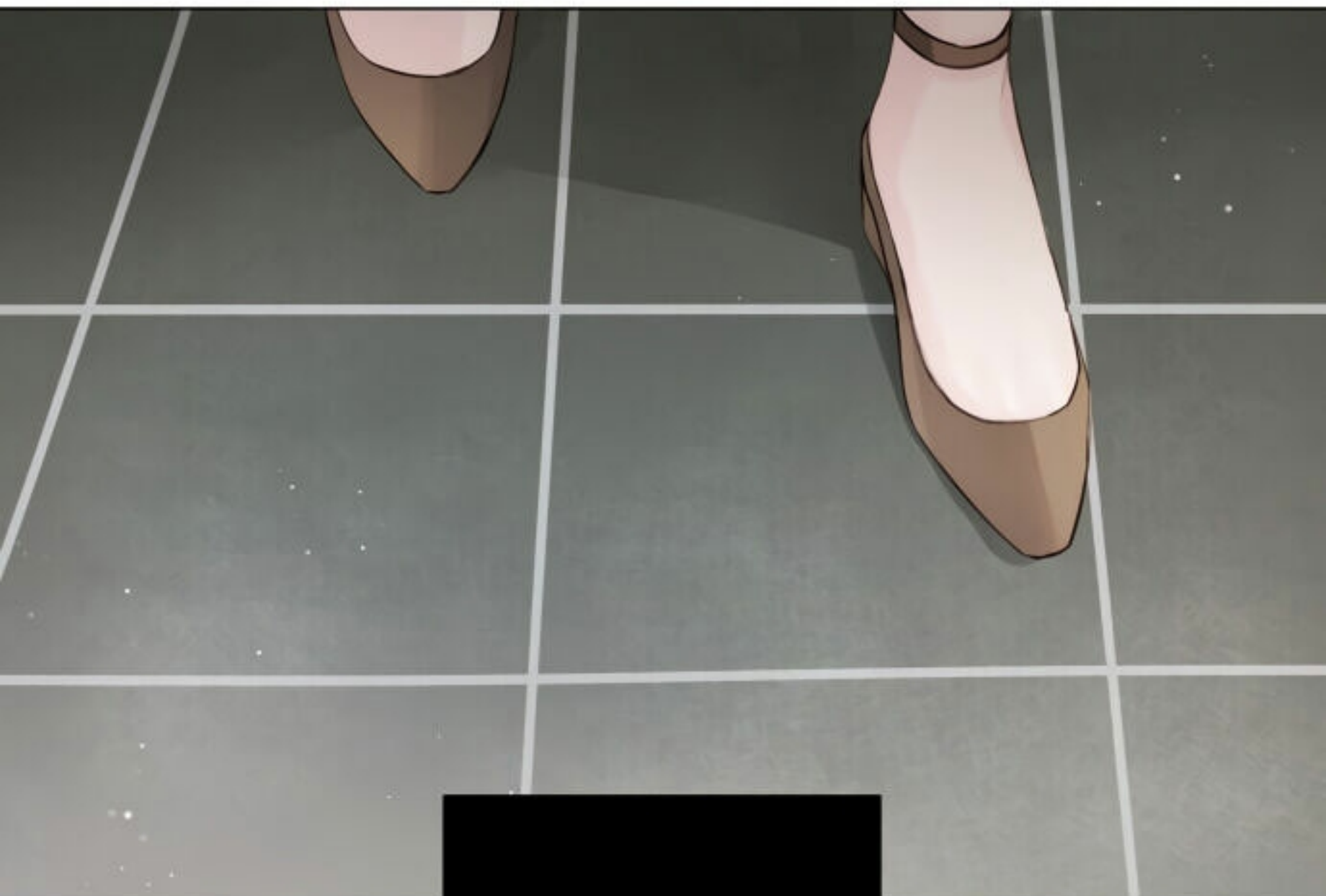
چرا همیشه رفتارت
باهم مثل غریبه‌ها
بود؟



چرا گذاشتی پیخیالت
پشم و ولت کنم؟



چرا؟



در باره خیلی چیزها
کنجکاوَم.



اگه میتونستم، زمان
رو پرمیگردوندم...



و پا سوئپه میموندم،
حتی برای پرسیدن این
سوال هم که شده.

نه. اون دوستم
نداشت.



اون بود که
اصلاً پا طلاق
مخالفت نکرد.

اینکه عشق
نیست.

سوئپه عاشقم
نپوده.

برای اولن، من...

من دصیقا کی بودم؟

اینقدر به چیزای
چرت و پرت فکر
نکن.

Turn

از این خبرا
نبود.

از این خبرا
نبود....



چرا سونبه در سِتِ قبل
از اینکه فوت کنه به من
نگاه کرد؟



چرا اولن روز به دیدنم اومد؟



چرا اولن روز آخر ازم
عذرخواهی نکرد؟

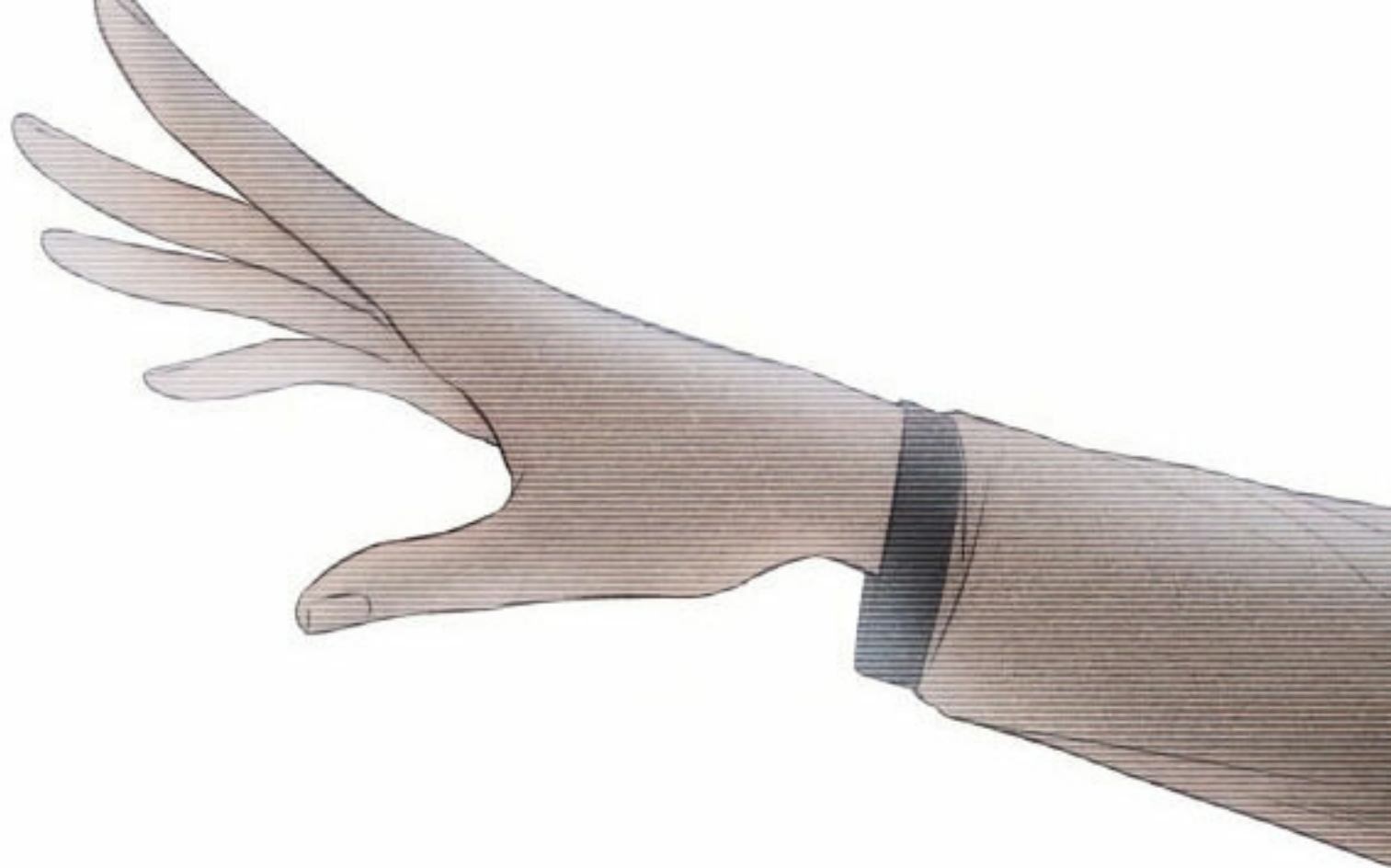


چرا اولن لحظه آخر انشت رشو
توی دستاش گرفته بود؟

چرا؟!



یه دقیقه زودتر... نه،
فقط ۱۰ ثانیه...



چی میشد اگه ده ثانیه
زودتر بهش میرسیدم؟

چرا نتوانستم تند
تر بروم...



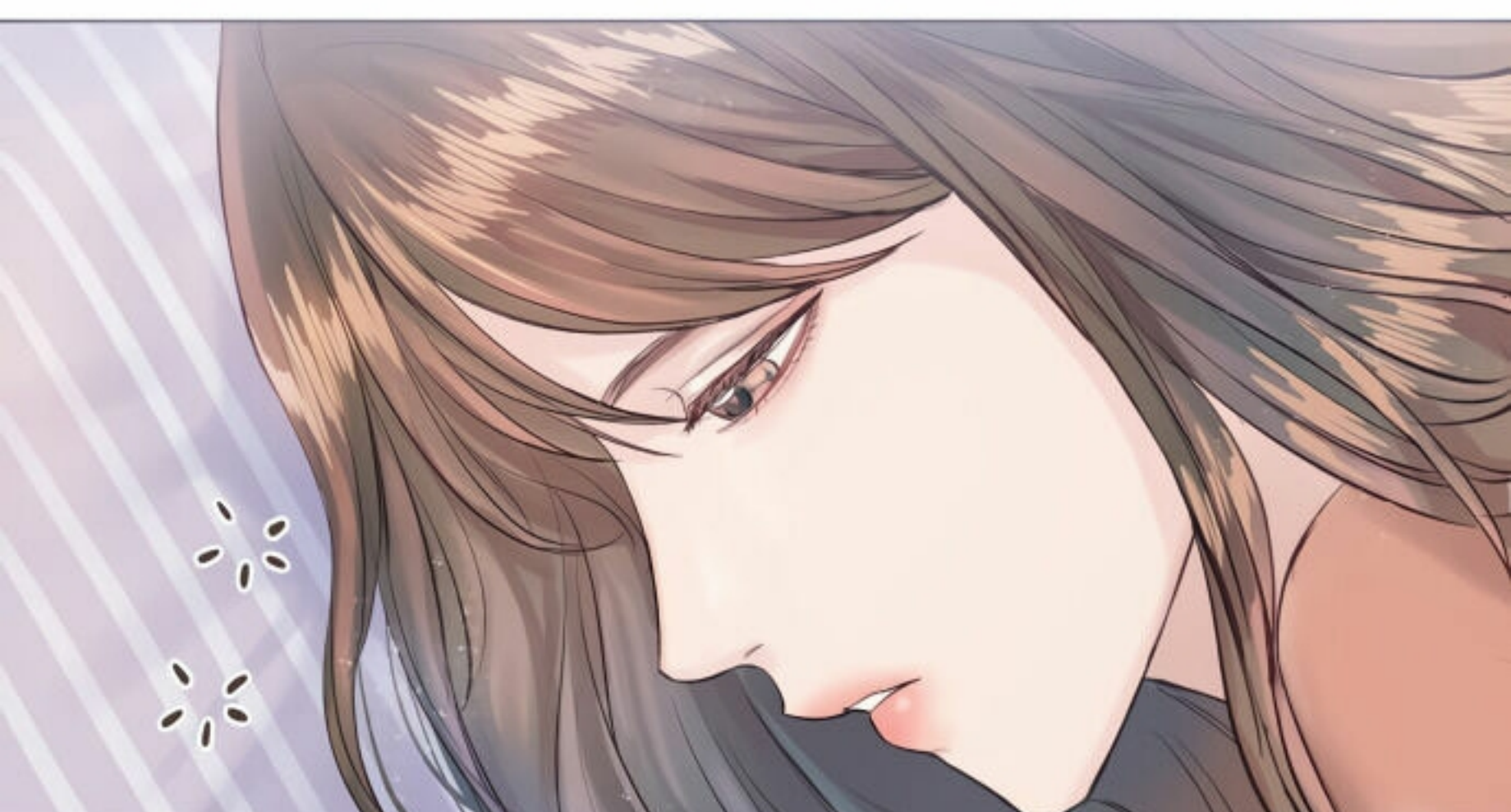
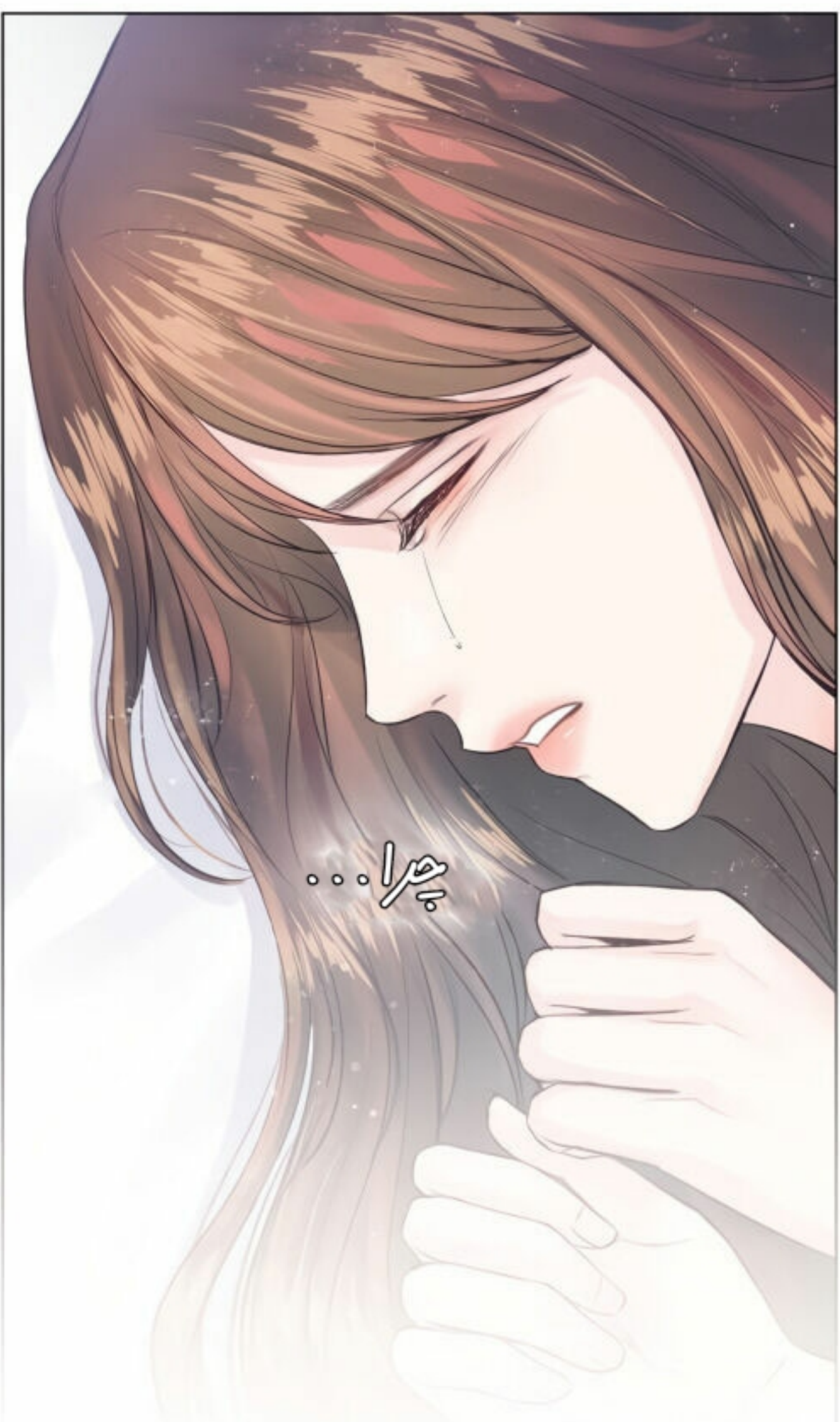
تا به سونپه پرسم؟



چرا سونبه در این لحظه...



چرا اینطور کردی؟

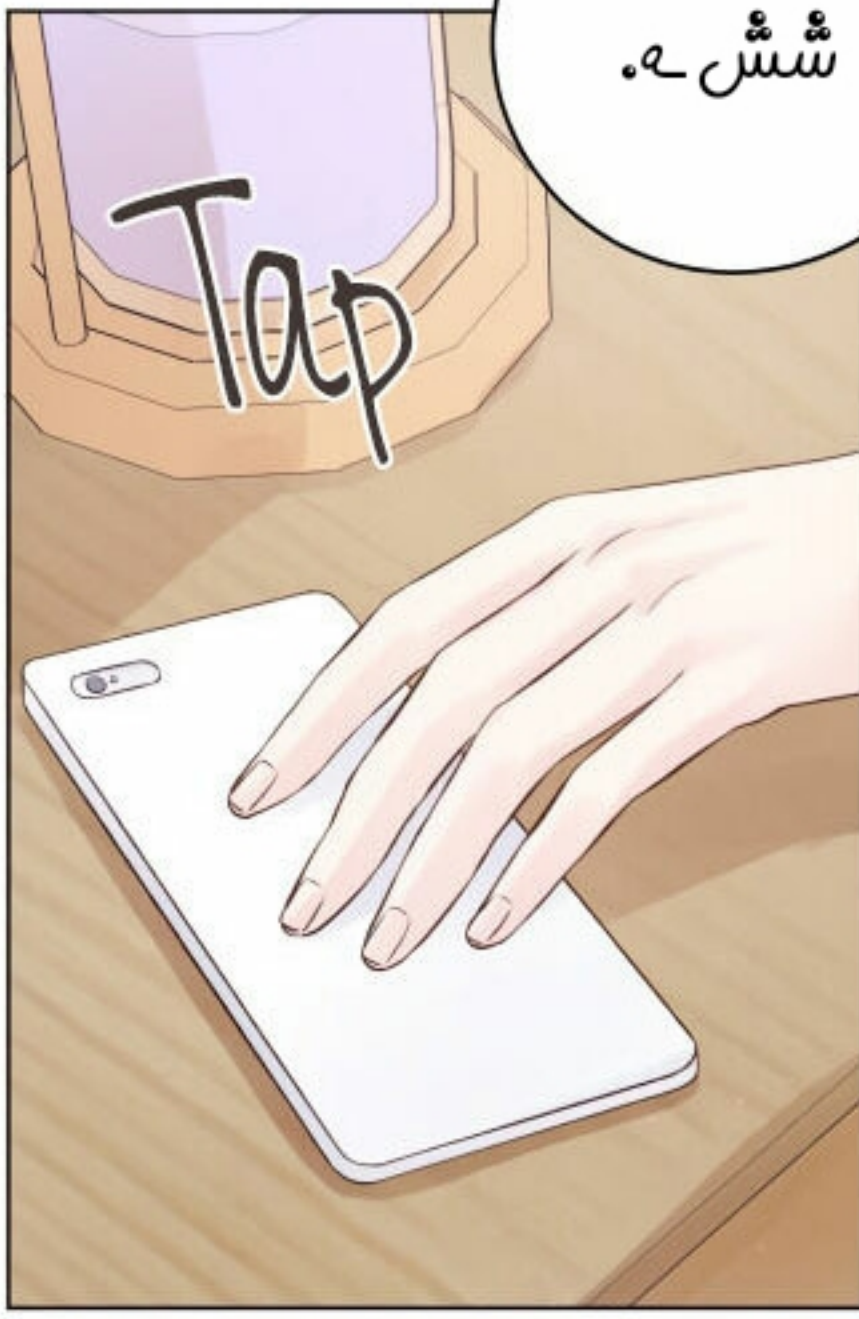




یادم رفت برق رو
خاموش کنم؟



ساعت چنده؟



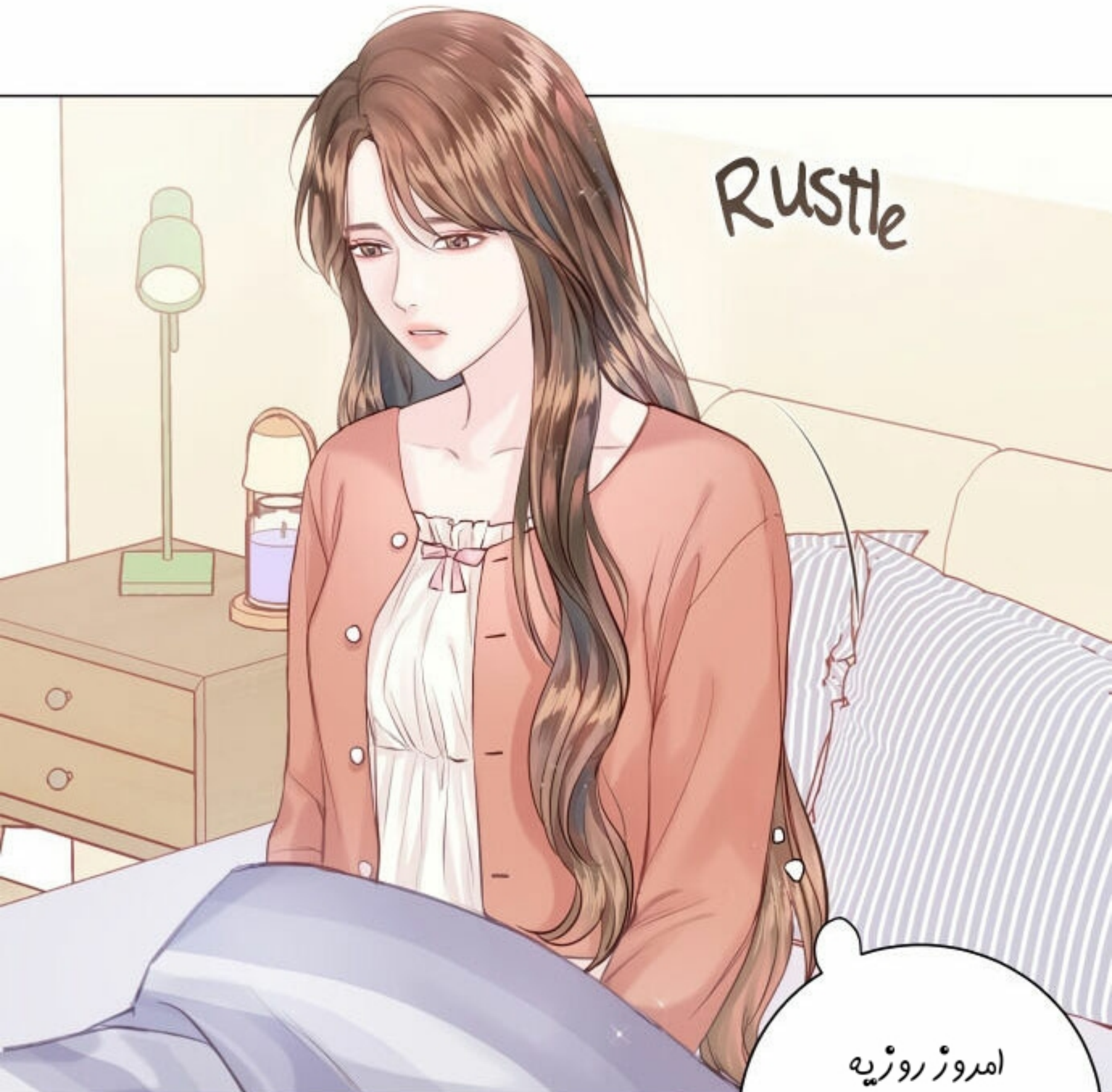
شش.



پطرز عجیبی،
سرم درد نمیکنه و چشمم
هام هم پف نکرده.

با اینکه کلی دیشب
گریه کردم؟

درسته.



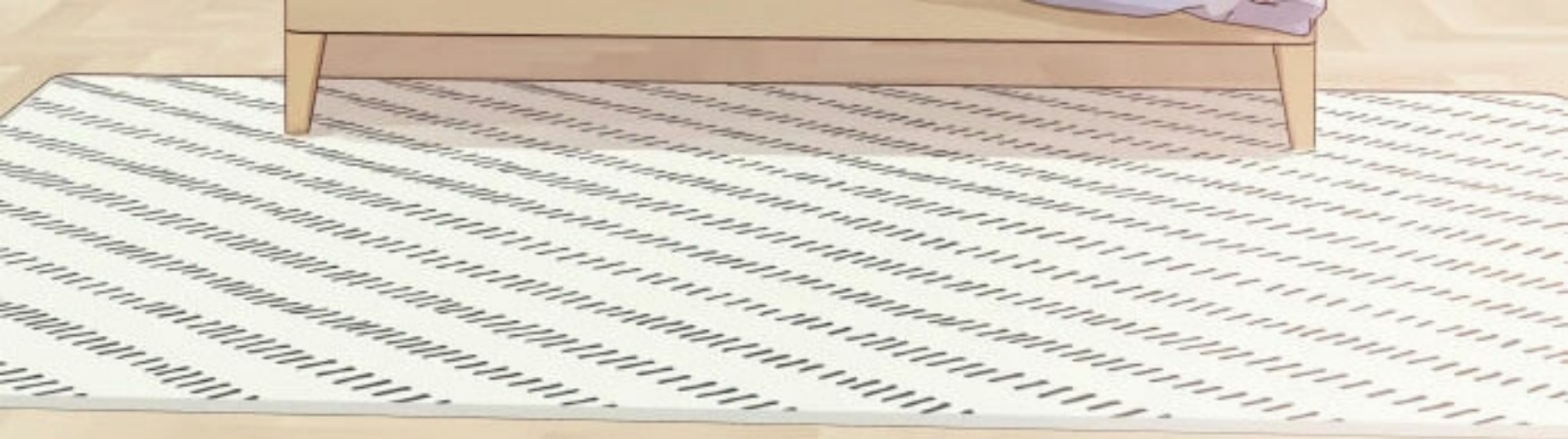
امروز روزیه
که زندگی جدیدمو
شروع میکنم.

در دنیایی بدون سونبه...

اما...

چرا من اینجام؟





و چرا این لباسا
تنمه؟

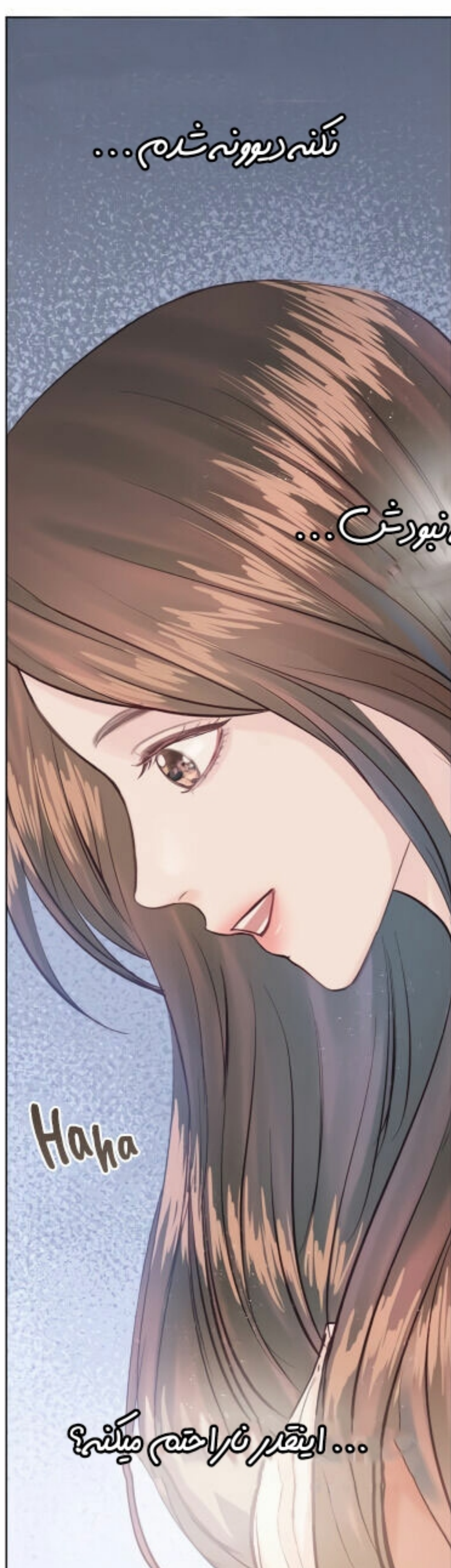


اینارو که دور
ریخته بودم.

دارم خواب
میبینم؟

Bright



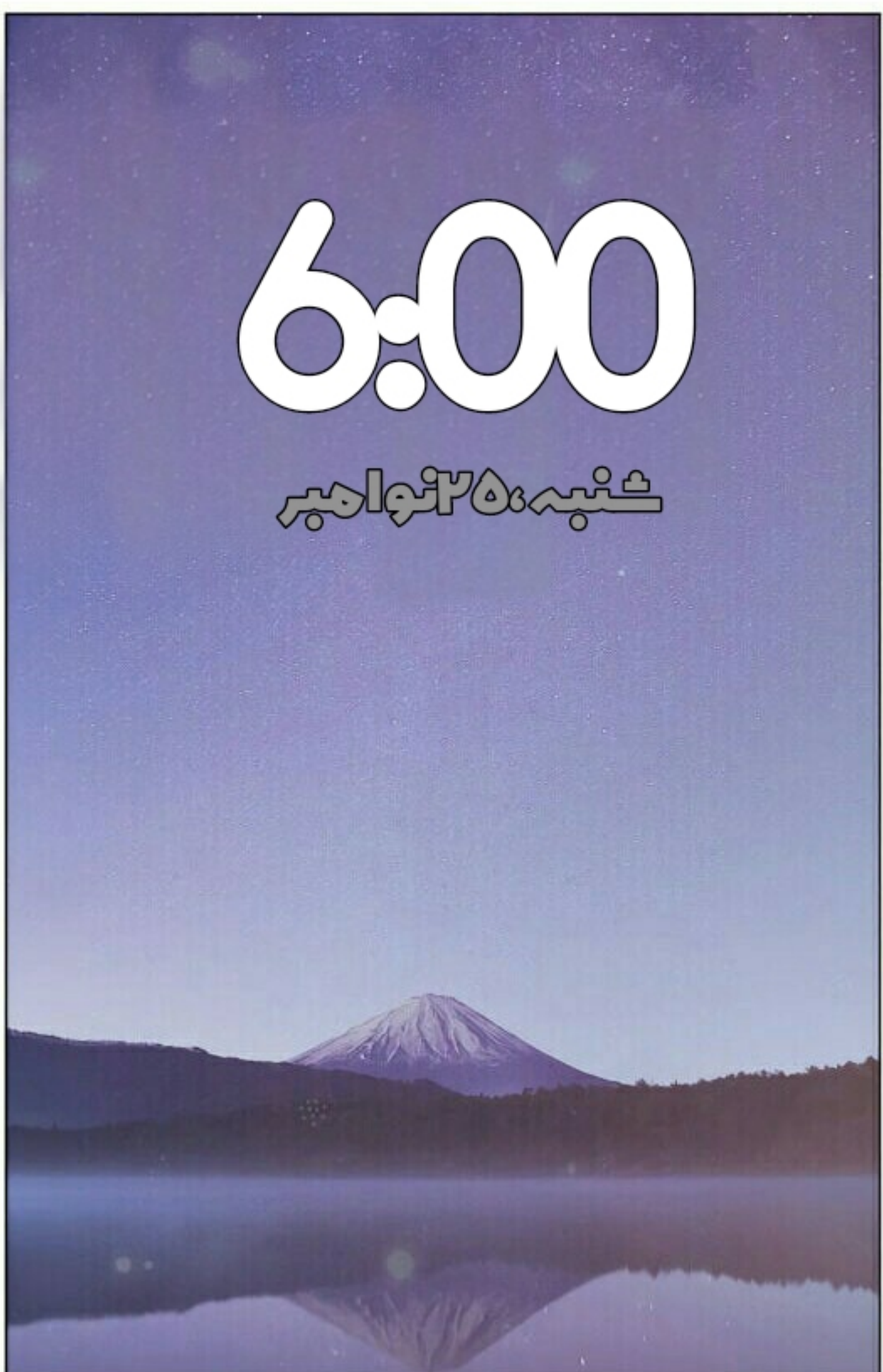


بنظر که نمیاد
در حال خواب دیدن
باشم...



6:00

شنبه، ۲۵ تیر ماه



6:00

شنبه، ۲۵ تیر

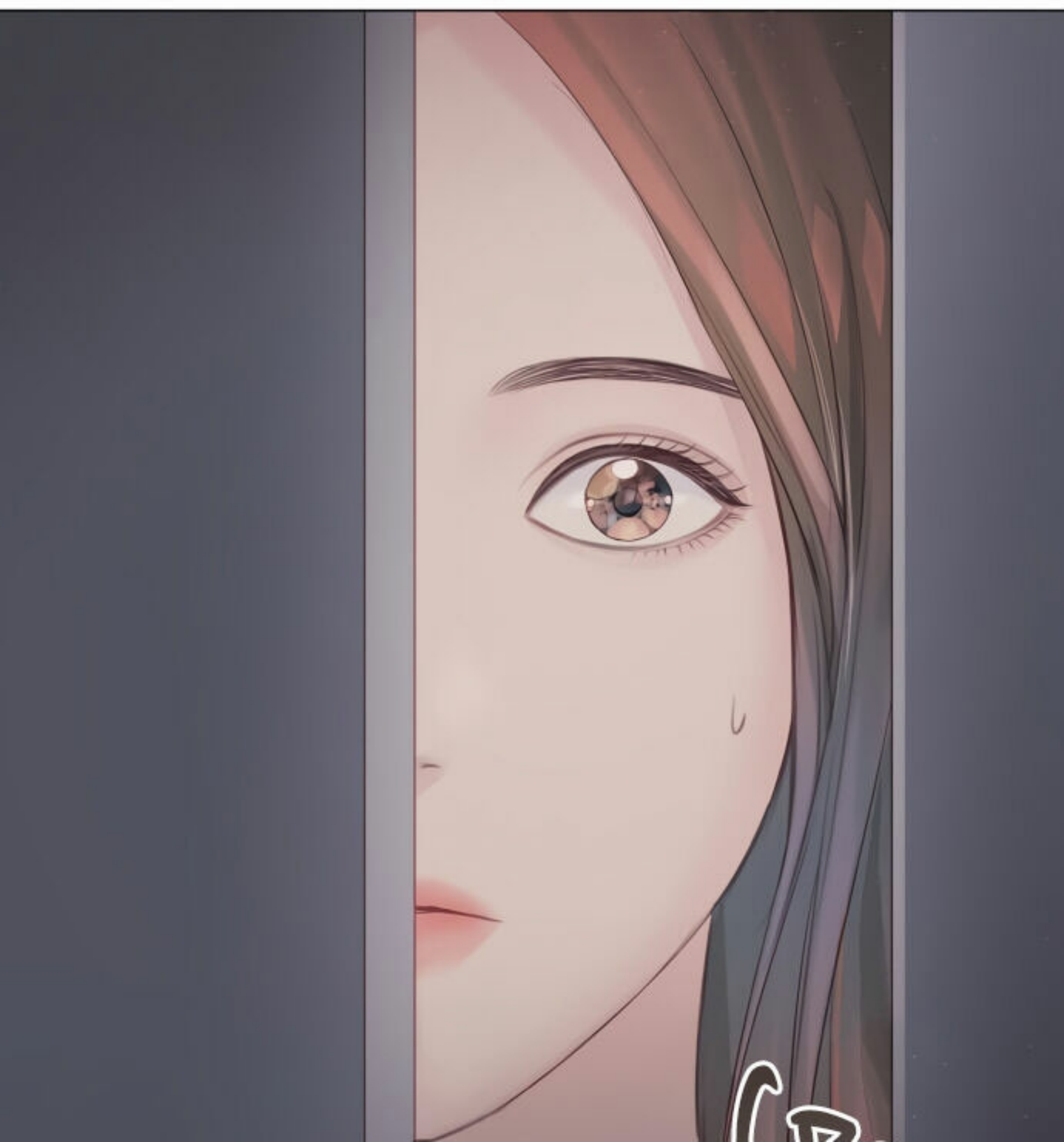
ها؟

اینجا چه خبره؟!

منکه چهارم مارچ
خوابیدم. چهار ماهی باید
از این تاریخ گذشته
باشه!؟



این همون جاییه
که با سونپه توش
زندگی میکردیم!





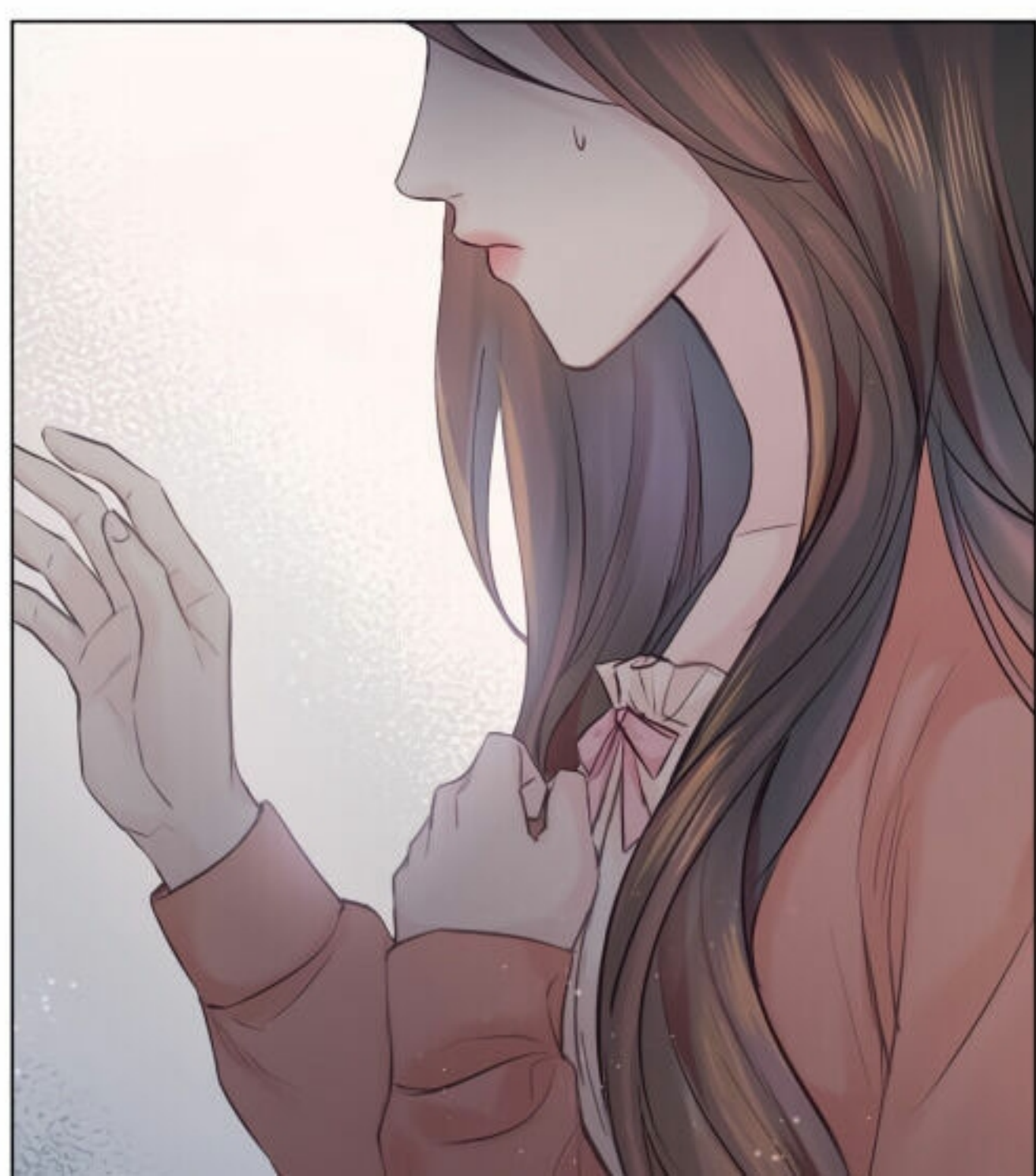


BADUMP



BADUMP

BADUMP





BADUMP



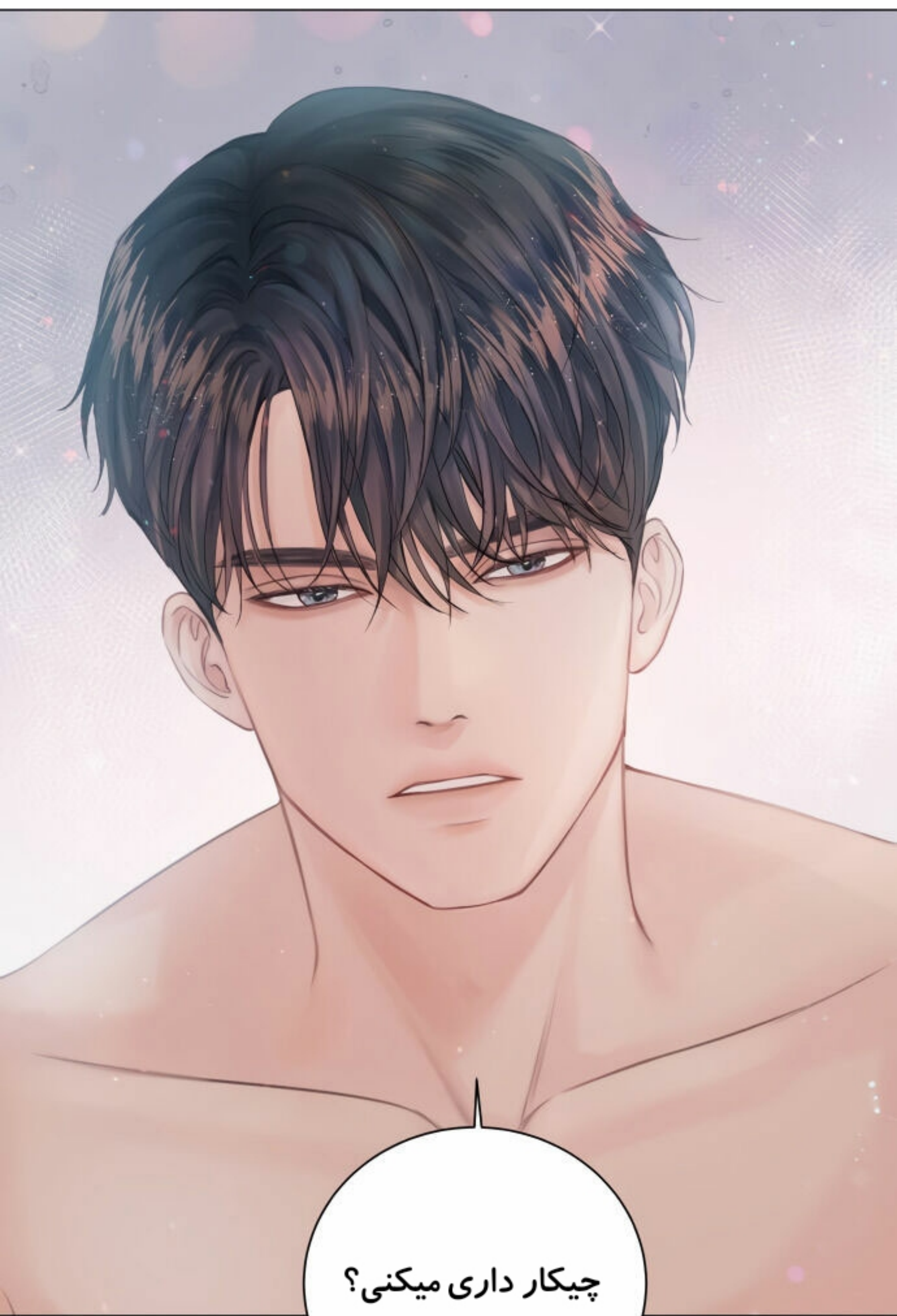
Whoosh!





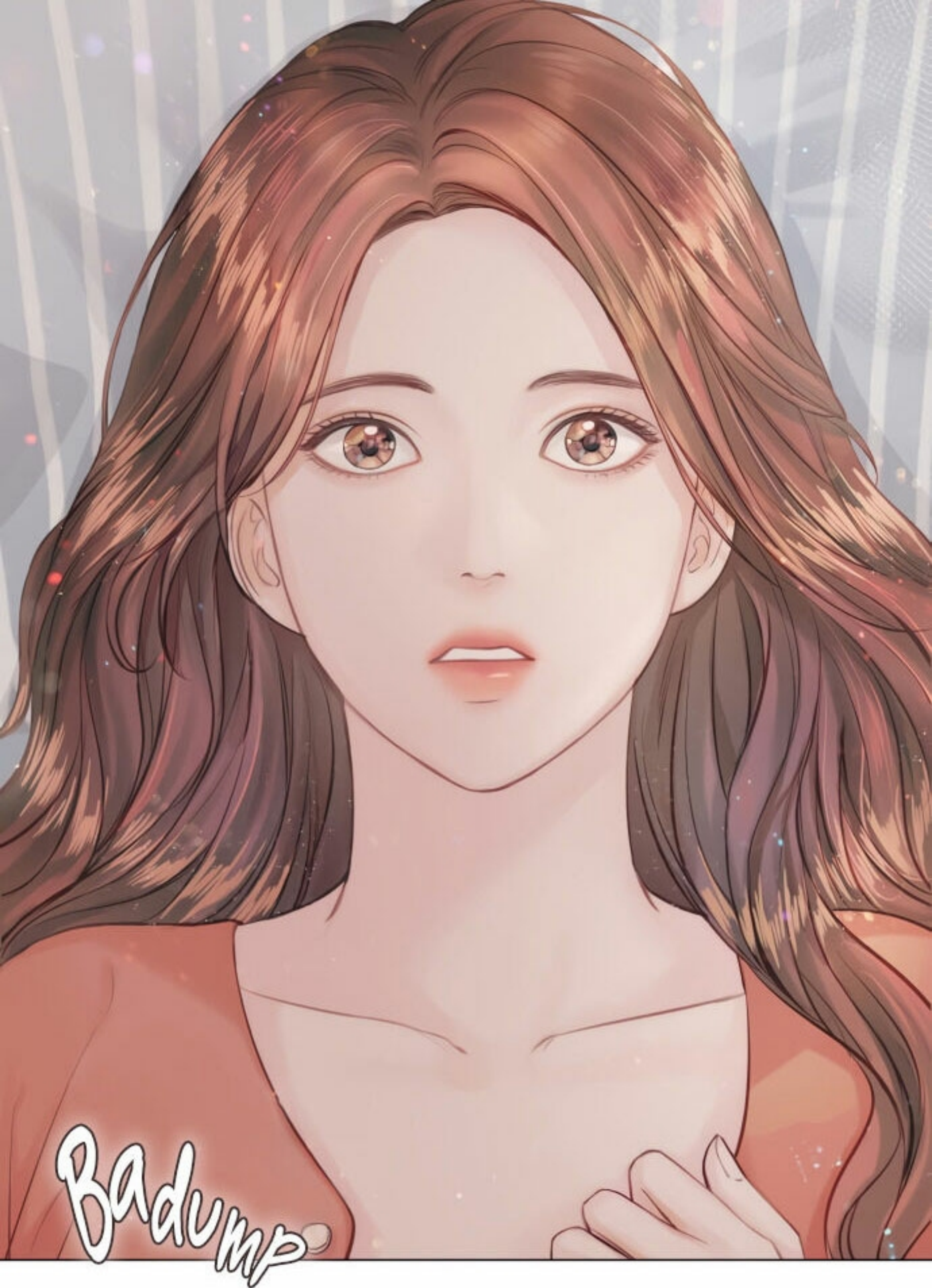


مترجم: ناموسا صحنه‌ی زیباییه! منتظر نهایی بهشترا از این سپس پک هاستیم!



چیکار داری میکنی؟

مترجم: منکه به چشم های تو زل زدم. دختره رو نمی دونم.











A man with dark hair and a black cardigan over a light shirt stands behind a woman with long brown hair wearing an orange cardigan over a white dress. They are at a table; the man holds a glass of water and the woman holds a grey mug. A speech bubble is on the right.

جوین شدن
تو چنل لایک و
کامنت یادت نره